

[illegible]

من حکم کن دوست راست بر جنب یا چپین من دوست چپ خویش را بر ذقن من بدان و چون قبض روح من واقع شود قبض من
بجای آنکه در طریقه اقتصاد و تکفین من مسلک دارم اگر مرا خیر و منتهی نزد خداوند تعالی هست کفنی به از آن بر من خواهند پشاند و اگر
حال بر غیر مرعوب و مطمئن بود یقین بدان که زود باشد که آن کفن لازم سلب کنند و باید که در حفر قبر من نیز بهین سبیل مرعی داری
چرا که اگر مرا نزد خداوند سبحان و تعالی خیری و قربی هست قبری برای من بمقدار مدبر و تسبیح خواهد فرمود و الا قبری بر من مخصی خواهد گردانید
چنانکه استخوانهای پهلوی من در یک و دیگر در زود و باید که چون تابوت مرا از خانه برون برید هیچ زن یا کاهوت من بیرون نیاید و
نخستین من منایر با مرئی که این متصف نباشد چه خداوند تعالی بجای من اعلم است از دیگری و روانی آنکه گفت هیچ میت را زنده
نمیدانند و پیغمبری که در وی نباشد الا آنکه ملائکه آسمان بروی مقت و ولعت نمایند و باید که در برون تابوت من طریق مسارعت
سپردیم اگر مرا نزد خدا تعالی غرضشانه قرب و غربت نزد تر مرا آن میرسانند و اگر عالم بر عکس این بود شری که بر رقاب
خود برداشته باشد هر چند زود تر القا نماید بهتر است از کعب الاحبار به ثبوت پیوسته که گفت در بنی اسرائیل پادشاهی بوده که
هر وقت که ماسیت و صنعت او را میالعه میکردیم سخن خطاب بخاطر ما میرسید و چون سیر و اوصاف عمر و ظاهر مشابه می نمودیم
پادشاه در خاطر خطور میکرد یعنی مشابهت آمد و موافقت کامل میان عمر و آن پادشاه در عدالت و سائر اخلاق و صفیه افعال
مرضیه می یافتیم و در جنب آن پادشاه پیغمبری صاحب وحی و انبیا بوده که مرجع و مشاور الیه و معتمد و مدار علیه او بوده و وقتی محتاج
بآن پیغمبری می کرد که این پادشاه را تنبیه نمائی که از عمرش سه روز زیاده باقی نیست تا وصیتی که دارد بجای آورد آن پیغمبر فرموده
وحی آسمانی دید از مدت زندگانی او آگاه گردانید و چون روز سوم که سنگام ارتحال و مواعدا متعال بود در آمدن پادشاه
از سریری که تکیه بر آن نموده بود پائین رفته روی تضرع و ابرمال بر خاک مسکنت و ابتثال نهاد و دست تضرع و نیاز بحضرت
و انامی را زبر داشته گفت بار خدا یا تو مطلع الاسرار و الضماری بر علم قدیم تو پوشیده نیست که من در احکام که میان تمام انام
به تقدیم میرسانیدم هر نوع عدالت درستی مسلک داشته رعایت رعیت خویش نمودم و ابواب میل و محابا بهیچ وجه بر روی
خویش نگشودم و در حین سنوح و ظهور امور مختلفه و تخیری و تبع امری که موجب رضا و خوشنودی تو باشد کردم اکنون بکرم
قدیم و لطف عظیم تو امیدوارم که مدتی دیگر مملتی در عمر من از زانی فرمائی تا طفل من از مرتبه نصبی تجاوز نموده به بلوغ رسد و حاجت
من زیاده بر و ابی تائب گردد خداوند سمیع علیم قدیم بآن پیغمبر کریم وحی فرستاد که این پادشاه در درگاه و تضرع و نیاز درویشا
نمود و سخنانی عرض کرد که ما ویران مصدق میداریم تحقیق که پانزده سال در عمر وافرودیم چو درین مدت طفل صالح و حاج
او را ندیدای تائب خواهند شد عمر خطاب رض چون آن رخ می یافت و بر لبتر مرگ تکیه کرد کعب الاحبار لعرض آن مقتدر ابرار و
پیشوای اخیار رسانید که اگر امیر المؤمنین از قاور پرکمال سوال کند که مدتی در عمر وافرودیم امیدوارم که رفته نیاز او توقیع اجابت
موشح گردد جناب خلافت ماب گفت بار خدا یا روح مرا لبوی روح و رحمت خویش قبض کن پیش از آنکه عاجز و طول مشوم
و لنعم با قبیل ۵ عمری که بودی تو نمی بایدم آن عمر و میبایدم آن عمر و گریه نضاکرده آورده اند که چون روح

آن خلیفه پاک با عالم فلان که برودید از فرخ از هم غسل و تمیز و کفین جنازه و پیر محمد رسول صلی الله علیه و آله و سلم آوردند
و باین قبرین و انجیر که در شان آن مورد خلد آئین این دارد شده روضه من ریاض الحقیقه بنام عثمان و علی هر دو دست
یکدیگر گرفته برای نماز گزاردن پیش آمدند و آیتی آنکه ایشان هر دو بعد از من بن جوف اشارت کردند نماز گزار دوی گفت
این امر پیشما و من تعین دارد و دیگری این کار را از جانب و معین شده و روایتی آنکه گرفته برای نماز گزاردن پیش آمدند
و درین حال شخصی ایشانرا تنبیه نمود که موجب وصیت صهیب رومی باین امر تعین یافته پس بادی خطاب کردند که ای ابو تنکیه
پیش رود مضاعف وصیت خدای موجب فرموده صهیب پیش رفته و بروی نماز گزار و چهار کعبه پیرینه زیاده و کم نبود و هر وصیت
که عبد الله بن سلام که از کبار صحاب و از اصحاب اخیار اهل کتاب بود بعد از آن که نماز گزارده بودند میزد و گفت بخدا سوگند که اگر
نماز گزاردن بر من سبقت نمودید در مدح و ثناء و بی بر من سابق نشوید پس نزد جنازه و بی بالیتاد و گفت نیک برادر می
بودی مرا اهل اسلام را ای عمر و تو بودی بحق و خیال بودی باطل در وقتی که غضب یا ایستی کرد و داغ غضب میبادی و
در هنگام رضا ابواب حرمت و عاطفت بر وجه مردم می کشادی تحیف الطرف و لطیف الیعراف بودی و اگر کثرت مدح
و غیب سلیمان بقتاب میفرمودی و بر خندان وجود با جو و آن قد و که اهل سجده و اظهار تسبیح می نمود و نعم با قال التاظم
قطعه ای در دنیا آنکه عالم بود از دیاب و تاب بادی و دنیا آنکه مجلس بود از دیاب و تاب بادی و دنیا آنکه کس بر دوش می نشاند
یافت این و حرف زبرد و طرقت عین عار و شین شین و بی ثبوت پیوسته از ابن عباس رضی الله عنهما که گفت چون
ویرا بر تخته خوابانیدند که غسل دهند و روایتی آنکه گفت چون بروی نماز گزاردند و پیرامون جنازه وی گرد آمدند که بر دارند علی مرتضی
کرم الله وجهه فرمود باران رحمت بحساب از حساب موهبت همین و آب بر توای عمر و ثبات با نگذاشتی کس را بعد از خود که احب
از تو باشد نزد من با آنکه شغل عمل او بخداوند تعالی ملاقی شوم و الله که گمان می بردم که تو این دولت را فری نخواهد شد که در شب
صاحبین خود یعنی رسول صلی الله علیه و آله و سلم و ابو بکر صدیق رضی الله عنه مدفون گردی زیر یک کعبه یا در مجلس سامی حضرت حاضر بودی
که من فرمودم در تنه من و ابو بکر و عمر و داخل شدیم در خانه من و ابو بکر و عمر و فلان سخن را تصدیق نمودیم من و ابو بکر و عمر و فلان
معتنون من در شان تو تحقیق پیوست آورد که چون جنازه اش بدر حجره عائشه صدیقہ رسا نیندند موجب وصیت
عمل نموده تجدید اذن کردند صدیقہ انکار و عده خویش فرمود و گفت و خلوا بالسلام و چون جنازه وی را بر سر قبر قرار دادند پس
عبد الله و سعید بن زید بن عمرو بن نفیل و صهیب بن سنان رومی و بروایت عثمان بن عفان و علی مرتضی و عبد الرحمن بن حوث
و سعد بن ابی وقاص و عبد الله بن عمر رضی الله عنهم جمیع در قبری در آمده و او را بپهلوی ابو بکر مدفون ساختند و در صورت
قبر مکرر تلمذ خلف است اکثر آنکه قبر صدیق در عقب پیر محمد صلی الله علیه و سلم و قبر عمر در عقب پیر محمد صلی الله علیه و سلم

نشانی قبر حضرت عمر رضی الله عنه

نشانی قبر حضرت ابو بکر صدیق رضی الله عنه

نشانی قبر رسول صلی الله علیه و سلم

و عارفان بر آنکه صورت توبه را سوره برین نهج است

و قول جمعی از علماء آنکه مراقد منوره کثیری برین وضع و شکل است

قبر محمد مصطفی علیه الله علیه و سلم

قبر پیغمبر صلی الله علیه و سلم

قبر صدیق اکبر علیه السلام

قبر ابوبکر صدیق علیه السلام

قبر عمر فاروق علیه السلام

قبر عمر خطاب علیه السلام

گویند حسان بن ثابت از اشعار حسان خود در وصف توبه برین نهج است این ابیات بر منصفه ظهور ثابت گردانیده که ششم
نکشته برز و بفضایم که مریهم ربنا و قد ذکرنا ما عاشوا بل فرقتهم فی حیوتم و اتجمعوا فی المات اذا قبروا رسول رب العباد و صاحب
صدیق ثم بعد و عمر بقیه است که میفرماید شعیب گفت چون فراغت از دفن عمر خطاب حاصل شد و مردم بمنازل خویش مراجعت
نمودند من در خانه خود توقف نتوانستم کرد بنزد علی مرتضی کرم الله وجهه رفتم و مقصود من آن بود که در شان عمر خطاب
از آن قد و ارماب اباب کلمه بشنوم از خانه بیرون آمد و حال آنکه غسل کرده بود و موسی سر زد پس خود را می افشاند
و میگفت رحمت خدا یتما لی بر بخت خطاب با و خیر قیامت را بحسن ایالت و نین عدالت احراز نمود و در شان آن بوفور خطابت
و کثرت خرافت و زراعت احراز کرده حق تعالی ویرانجات داد و در آثار و ارد شده که چنان از ثبوت او متفیج و مستلیم بودند و بر ک
نیاست و مذمه نمودند و این مذمه از ما تلقی شنود و ندک این اشعار را بدآر و مرثیه آن قد و ارماب میخوانند علیک السلام
من امیر و بارکست یا یثا لعل فی ذالک ادیم المرق و فن سبیح او بر کب جناحی لغامه و لیدرک ما قدرت بالاسم سبیح فطینت
و مورثم عادت بعدا و یثا لعل فی اکما هم لعل و ما کنت خشی ان تکون و فاته و کنت سنی از رزق العین مطوق و البقیه بانیه
و ظلمت و له الارض و التسمیه العاصه با شوق و در و دیتی آنکه هنوز در نگه با تمام مناسک چ مشغول بودند که شخصی آمد و بر شید مذکور
آواز بر کشید عاشره صدیق را پرسید که منشد این ابیات کیست گفتند مردی بن ضرار را وی این حکایت را گوید بعد از اتمام
جهال چ چون بدیده معاودت نمودیم خود را بهر زور رسانیدیم و گفتنش این ابیات که امسال در موسم حج میخواندی برای من بازخوان
تا یاد گیرم سوگند یاد کرد که این امسال در موسم حج حاضر نمودم و در و دیتی آنکه عاشره گفت چون آن ابیات تملع نمودم گفتند حاج
موسم قایل این ابیات را غالب کنید هر چند چستند از وی اثری نیافتند و الله که ظن ما این بود که وی از جین است و از عا کنت بنت
نن عمر و بن شعیب منقول است که در مرثیه عمر این خطاب این ابیات را تدر و در رشته نظم و سبک تحریر کشیده شعر فجائی فیروزه
و لا ورة دره و با بیض بال الکتاب بسبب و رؤف علی الادی غلیظ علی العدی و فی ثقتی فی التایات منتسب و حتی ما نقل
یکند با قول محمد و میراج الی الخیرت غیر تطرب و از او طایفه انصاری مرویست که گفت یکس از این بیت از عر خجاه بدوی و خواه مخفی
بنود و الا آنکه از قیل قیل عمر بن الخطاب و قصور و به و متطرق نشد و بعضی از کتب بنظر رسیده که چون آن قیامه اهل شهر و را شنیدند و

یادداشتی در کتاب التسمیه العاصه

حرمه نروان و متاع و ضیاع و در معرض تغییر و انتقال است و از ارتقا حرمین سپهر پر نور در می بخوبی که ناپاوار است و از
 غریب و کینه متع ندوز که در جنگ اعتبار بسیار که عیار است دل در دکان تجارت و نه بند کالای آن درین زیر و چرخ و شرعی کساد
 حور و خاطر ربانی کاملنی و سانس زندگانی و طعن ساز که در و بفساد دارد و سیم و زرش و چرخ و گنگه افست و طبع باو نیست خوش
 حیالش بعد بقادر که خافت و پاک فضاچ از در پی است شعری الدنیا یقول بلا قیامه مزار مزار عن بطشتی فتنی به قلا یغترکم
 طول ایتسای به نقوی مضحک و لغل شکلی جهان و اندر چنین حرمین بسی سوخت و شش بعد رانه باید یازی آمخت و کلامی
 سر و راداد و بلند می که باز نشخ و ناز و در دمندی که کلامی ربع ربانی ریمی که کران بقدر برون تاز و قیاسی که از ان سر و پایین
 قصه و لا ویز که چو بخاک گرم کردی گویدت خبر

تکراتیج و لاوت و وفات بیان سندن آن حمیده صفات تعیین حساب و کاتبی تعداد الف کمال

تعداد اول سیر و توابع بر آن که عمر خطاب بسیزده سال بعد از واقعه نبیل قدم در دایره وجود نهاد و شب یکشنبه اول ماه محرم
 سال است و سوم از هجرت بود که آن یگانه و زکار و ثانی شین از دهانی انصار و ثالث ثلاثه عدالت شعار ازین مریخ عناصر و سدر
 جهات پشمن جنات عالیات خرابید و در و استی آنکه روز چهارشنبه است و هفتم ذی الحجه ثلثه و حشرین شریعت نصرت شهادت
 پیشید و در پنجشنبه رخت حیات ازین مظهر به خاک انجام پاک فداک کشید و کاتبی آنکه چهار روز از ماه ذی الحجه باقی بود که از
 دار غار و در سیری با بقای پسرو انتقال فرمود و بیعت با عثمان بن عفان در سابع ذی الحجه است داد و غیر ازین نیز گفته اند
 و اقوال مختلفه در سال آن ستوده احوال بنظر رسیده و جمهور بر آنکه شصت و سه سال بوده و قولی آنکه پنجاه و پنج و قولی آنکه پنجاه
 و چهار و قولی آنکه پنجاه و سه بوده و طبری در جبهه نخستین هیچ این قول نموده و قبیل غیذ الک الله انهم و عامل می بر آنکه حساب بن رسید و بعضی از
 احوال و بعد از و نافع بن عبد المطلب و بر بن علی بن امیه و بر بن عثمان بن ابی العاص و بر عثمان بن عفان و بر طایف
 سفیان بن عبد الله الثقفی و بر مشفق ابو عبیده و در وائل و در اشتیازید بن ابی سفیان و در و احمر بر و روی معاویه و بر حمص عمرو
 بن سعد و بر ورون در وائل شرجیل بن حسنه و در و اخر عمر بن عبسه و بر کو فداول سعد بن ابی وقاص و بعد از ان عثمان بن مسعود و بعد
 از ان مغیره بن شعبه و بر عبیده و در وائل مغیره و بعد از ان ابو موسی اشعری و حاجب وی مولای او بر قانام و کاتب او زید بن
 ثابت و گویند بر عبید بن خذوم بوده و نقش نگین الف صاحب تمکین بین بود که کفی بالموت و اعطایا عمر و احوال اتمایه منی نفعال
 و انضال که بر تفصیل و الاجمال هر قوم قلم بر گشت و کلمه برید و زبان از حمده بیان تفصیل یا ترو فضایل و شرح مفاخر
 و شمل ایل آنجناب بعد از آنکه در مکتب حضرت که در مکتب و دین را بعد از محاربی کهکامینی بیرون نه تواند آمد و از افضل فضائل او
 آنکه در زمان خلافتش مالک عرب و حرم اهل اسلام را مسلم شد و از طرف مشرق غربان او تا به چین چون روان و از سوسه
 شمال چین و رشت او تا قریب بحد و در سکنند و زبان بود و از نا به شرب تا انصاری مصر و اسکندریه و مجرم و مجرم است

[illegible]

چون قرآن بود مشغولش ز آفاق به شد آخر پیش قرآن شمع عشاق به گویند هر نازی را و ضو می ساختی و با وجود این احتیاط از وی
استقلالست که گفت هرگز نزاری نگذارم الا که استغفار نمودم از تقصیری که در آن نماز از من صادر گشته بود و اما بیان صوم و انکسار
اوقات روزه دار بودی و سالی بود که تمام ایام آن عام روزه داشتی و روی آنکان یصوم الدهر و یقوم اللیل الا بحکم من اولوا اما
بیان حج و عمره وی آنکه عمره وی و حجات وی بجزیره کابل رسیده بلکه از آن تجاوز نموده بود و اما بیان اتفاق اموال او در راه رضا
جل و علی آنکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده من جبر حبش العشرة فله الجنة را وی میگوید بنی جبر عثمان و شرح آن قصه در مقصد اول انکسار
تجرب پیوست و از جمله روایات مرویه درین مقصد که در آن مقصد مذکور نشده آنکه ششصد و پنجاه شتر و بره و آتی نهصد و پنجاه اسب
در آن جهاد امداد سپاه نمود و روایتی آنکه هزار شتر و هشتاد اسب و هفتصد و بیست و نه نفره در آن غزوه اتفاق کرد و از عبد المذنب سودر و لیست که
گفت رسول را صلی الله علیه و سلم در روز تهنیت حبش عسرة دیدم که می آمد و میرفت و می فرمود اللهم اغفر لعثمان ما قبل و ما دبر و ما خفی و ما بین
و ما سر و ما جهر و از بنیاد مدح او گفته اند سن نکوئی با پیغمبر سعید کرد و بیست و یک لیلیه التمس بر او کرد و آورده اند که چون عباس عتبه
مهاجرین رخت اقامت در مدینه نهادند معاش ایشان از بی آب بخوابی میگذاشت زیرا که اکثر سیاه آب را آن ناحیه شور و آب عذب
شیرین لغایت دور بود و آن طائفه مهاجر را به بیت و استعداد آن فی که آب از آبیار و عیون عذب برای خویش سپارند و قدرت
قوت شتر آن نیز نداشتند و مردوی یهودی از بنی غفار در مدینه چاه آب شیرین داشت که آنرا بر روی سد می گفتند و اهل کنت رو آن
چاه نموده آب شیرین از صاحب آن میخریدند و معاش یهودی و عیالان وی از عمر بجمعی آن آب شیرین جاری بود و مشک آب
بمدی طعام فروختی و حضرت رسالت آب امر با حضار آن مرد فرموده با او گفت اگر آن بیری را برای رضا خدای تعالی امر قبول
سازی من ضامن میشوم که فردا باز از این برای تو در پشت چشمه آب معین شود آن مرد از غایت ضعف لحن چاه و آب روی چاه و
را از دست داده بآن آب چاه فانی مضایقه کرد و گفت اشیاء معاش عیالان من بر آب این چاه دایر است و عمری دیگر ندارم عثمان
بن عفان رضی الله عنه از صورت اجرا و قوت یافت روان نیز و صاحب چاه رفت و آنرا بسی و بیخ هزار در هم در سلک ملک خویش
در آورده و رجاء لحن السبیل بر مسلمانان سبیلی کرد و به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آمد و کیفیت واقعه اخبار نموده گفت
یا رسول الله چنانکه ویراضا من میشدی مرا نیز ضامن هستی فرمود آری و روایتی آنکه چون از یهودی خریداری کردی از فروختن تمام آن
ابا و متاع نموده نصف متاع او را بدو ده هزار در هم باو فروخت و امر میخایران پنج فیصل داشته که یک روز نصیب عثمان باشد و یک روز نصیب
یهودی و چون نوبت عثمان میشد ابائی مدینه میبرد آنکه آب بلاش بود و هجوم نموده چندان آب از چاه میکشیدند که در روز الشیاء تراکفایت
کردی و روز نوبت یهودی بیکس اتفاقات بخردین آب نمودی و حال و نظر حال شاعر گشتی که گفته است ما نیم آب دیده که سقا گوئی
دوست به صد مشک ازین متاع بکتابی مان و بهر حال قصد یهودی چون دید که مقتضای قضیه ضروری و ای لیم لاکید را لیم
آب چاه بروی فاسد میشد با ضرورت به بیع نصف باقی راضی شده عثمان فروخت و از در زمان او را با نصف اول عد حکم نموده
تکمیل صدقه خویش نمود و عیش و بل برینه بسبب غیر جاری لغایت بنی و عثمان با بخت و میان مرد و منج چندی حال آن

یهودی در مدینه بسیار تفضل و در گشت مصر چون کافر بکشتن نه دنیا و نه دین و در میان احوال نبوت پیوسته که حضرت
من تفسیر و دست قلم انجمنه ربوی گوید فخر عثمان و ظاهر این عبارت مخالفت آنست که سابقا در آن باب تکریر یافته و لایق بینها بآن
ماصل شود که گویند مراد از حضرت درین روایت تجدید و تعمیر آنست بعد از خریدن یا چون ملک عثمان شده تمیل که در قریب آن حضرت
دیگر نموده بنابر آنکه آب چاه اول کمی کرده و بواسطه قریب و جوار آن چاه خوشگوار نیز مسی به سیر و گشته باشد از آن علم و نبوت پیوسته
که ابالی مدینه در زمان خلافت عثمان بن عفان از طریق مسجد نبوی نیک تنگ آمد و شکایت بنزد وی آوردند عثمان در باب توسیع
مسجد مقدار وسیع خویش سعی طبع نموده بقلع متعدد و را که در جوار مسجد بود از ملک آن بدها ایشان از خالص مال خود خریده بخلصا
نشد تعالی داخل مسجد گردانید و انواع تکلفات و تعمیر آن فرمود و بعد از آنرا گنج سفید کرد و گویند گنج در آن نزدیکی پس منی شد از موضع
بطن تجله که از آنجا تا مدینه چند میل راه است می آوردند و از راه آنرا از سنگ تراشیده مخلوط بر صاف و اعمده آن از اجزاء منقوشه
منقوشه و سقف آن از چوب ساج ساخت و طول آن صد و شصت ذراع و عرض آن صد و پنجاه ذراع و قمرشش آن از صراف
ابواب آن چنانچه در عهد عمر بود سدس گردید و در ایام عمارت متفلس خویش بر راجعه سوار گردید و اهل عمارت می گردید و ایشان را در
داد و بالعام و اکرام و الباس و اطعام مخصوص و ممتاز می ساخت و در غیب بجد و بجهاد و در عمل سفیر بود و بکثرت اوقات بسلامت قیلوله در
مسجد نبوی می ماند و آخرت بر یکا که برای اظهار اهتمام و اعتنا شب نیز در مسجد می نمود تا بستی تمیل آن خلیفه تمیل آن خطب حلیل
تمیل یافت گویند در ایام خلافت آن قدوه انام ابالی مدینه چند روز بسلامت خلافت خلافت مبتلا شدند و در خلال آن حال خدم و
عمال وی از جانب شام هزار دقیقه خطبه بستم تجارت آورده بودند و در آن مدینه چون ازین امر وقوف یافتند و در آن
بلاز قشش شتافتند و خواستند که خطبه مذکور را بوسیله شرا و حربه ملک کشند فرمود فقیری را بچند خریداری می کنند جمعی گفتند
بخیاری از سرخ بعضی گفتند بد و دینار و طایفه دیگری را کرد و بسه دینار رسانیدند کسی برین مبلغ بفرمود و عثمان گفت آنجا که
است که بسیار می برین مبلغ می افزاید تجارت استبعاد نمود و گفتند درین دیار غیر از ما کسی تصدی سح و ثمری نیست
آیا کسی است که فرمود شما از یاد بر رفته دینار می دهید و حق مل و علامه بوجوب عده صادقین بجا آید آنست که عثمان گفت
آنکه یقین یقیقون انوالکم فی سبیل اللہ کثیر خیر من سبیل فی کل سبیلک یا نه خیر و الله یضاعف لمن یشاء و در مقابل یک
ده و نغده و زیاده بران عطای فرماید و در آن امر فرمود تا مجموع آنها را بفرستد و سبکین مدینه سکینه تصدق نمودند و انعم بمل
الحق و روحی قدس سبزه تنوکی و درین تجارت کن درین بازار تو صد هزاران گل بر از یک فار تو به از یک دانه که
کاری صد هزار دانه بر گیری از فضل کردگار به خود و شمار آنجا بود و کاخر بود به بیشمار است آن طرف کلان بر بود و در آنجا
وارد شد که توبه فخر حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم متوجه نبوسه مسجد الحرام گشت و در جوار مسجد مردی از کسان
آن مکان بسیار کسرا کس داشت و آن مرد در آن مرد خریداری فرمود و گفت میتوانی که بوسیله بیع و شرا این سر از نعیم
هر دو سر از نعیم خوی چه درین سر از نعیم کامل حاصل میکنی و در آن عالم ضامن میشوم که در آن این سرای در بهشت مقرر شود و تفاوت

از این وقت حیات آن نافول را بیان داشت که التماس حضرت را رد کرد و عثمان چون از کیفیت واقعه خبردار شد در زمان نبی و آن
مرد رفت و حال آنکه در جاهلیت بینما ساله صدراقت استحکام تمام داشت و زبان بلامست و تقریر او کثرت و لغز و خن آن
سران سر و طریقه مذکور و تحریض و ترغیب نمود بجا می رسید عثمان در بهای آن می فرود آمده نیز در دیار سرخ رسایند آن
سبب محبت بکثرت عظام و دنیا مال گشته بسیار از او با عثمان بیعت کردند و نیم جاودانی بزرگ و سیم خانی از دست داد عثمان در
زمان نبی و حضرت آمد و گفت یا رسول الله شنیدم که سرای آن ناسره را خیرای فرموده با آنچه قیمت آن باشد با عمارت و کفیل
و ضمان سرای در پشت داد و ضامن کرده از احراز آن و دولت محروم گشت و آنرا اکنون حق تعالی ملک من گردانیده و غالب گردد
تکم تعذیر رقم آن سعادت بنام من کشیده آنرا از من خریدی سبزی در پشت حضرت فرمود آری و الله درین قال من اهل الکمال نظم
مردم چه داند شرفی محترمی را به تشریف پی نرسد هر چو را به آن کو کینه عشق نبی را جبری نیست به از حشمت شای چه تمسحتی
را به ای خواجه قصار تلم چاره ندارد بر نیز و بیان بدقتای قلمی را و با بیان کثرت عشاق او در شرح خواص آن حیدر اعلی مرتب
سمت تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی

ذکر زہد و تواضع و حیا و لبا و خوف و خشیت اور حضرت رب العالمین

[illegible]

نجات یافت سزای که بعد از آنست از آن آسان تر و بهتر خواهد گذشت و اگر ازین منزل نجات نیافت آنچه بعد ازین پیش خواهد آمد از شدت آن خواهد گذشت

ذکر آیات منزل از قرآن در شان عثمان بن عفان رضی الله عنه

الذین یقوتون اموالهم فی سبیل اللہ ثم لا یتقون ما انفقوا ثلثا ولا اذی لهم جریم عند ربهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون کلمتی خبر
گفته این است در شان عثمان فرود آمده و مردیست که چون غزوه بود که آن مقدار از و شتر و اسب و غیره بلیب قلب و سمات نفس آفاق
نموده که پیغمبر صلی الله علیه و سلم یکشب تا صبح و ستمایه سبک برداشته این دعا فرمود که یا رب ضعیف عثمان فارغ
عنه پس آیت مذکوره نازل شد یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و ذروا ما بقی من الربوا ان کنتم موئین فان لم تفعلوا لای عطاء لکم
ابن ربیع و عکرمه گفته اند آیت در شان عثمان و عباس نازل گشته که قوی ایشان از شخصی بطریق سلم مقداری از خر خرید
بود و چون اوان جدا و در آمد صاحب خر سببه تمام از ایشان التماس نمود که نصف خر خود را حالاً بستانند و نصف دیگر را
در فلان میاد مع الزیاده بی نقصان ادا نمایند که اگر ادا می تمام دین شما دین بهنگام تمام و کمال بنمایم چندان بنی ماند که عیاران
در کافیه باشد ایشان بتمس آن هر یون را بپند دل داشتند و چون بوعده درآمد طلب بانی بوعده نمودند حضرت خبردار گشته
ایشان از آن امر نهی فرمود و آیات مذکوره نازل شد و من یطع الله و الرسول فانه ینکح الذین الذین انعم الله علیهم من النبیین
و الصالحین و الشهاد و الصالحین و حسن او که یک رفیق و بقول عکرمه مراد از شهید اعم و عثمان است و اذا جازک الذین
یوسون بایاتنا فقل سلام علیکم عطاء ابن ابی ربیع گوید عثمان از آن جمله است و ضرب الله مثلا رجلیین احدهما
ابکم لایقدر علی شئی و هو کل علی مولاه اینها بوجه الایة بقول ابن عباس مراد از من یا مر ما بعد عثمان است که
ویرا سولای بود و رفقه وی و آن سولای اسلام را کرده پیدا شد و عثمان را از تصدیق و اتفاق منع میکرد و بقول عطار بن ابی
ربیع مراد از ابکم ابی بن خلف جمعی است و مراد از من یا مر ما بعد حمزه بن عبد المطلب عثمان بن عفان و عثمان بن مطلق است
محمد رسول الله و الذین سواشاه علی الکفار چهارمین حسن بصری گفته مراد از رحما بنیم عثمان بن عفان است فرایت الذی
تولی در خطی قلیلا و کدی علیه علم العیوب نویری ام لم یتیار بانی صحف موسی و ابراهیم الذی دنی الاتر و وزیر و وزیر خری از
این عباس و سدی و کلبی و جمعی دیگر از مفسران منقول است که این آیت در شان عثمان بن عفان نازل شده که نوبتی بسیار از اموال
خود را در راه و رضا و خداوند سبحان و تقالی اتفاق کرده بود عبد الله بن ابی سعد بن ابی السرح که برادر رضاعی وی بود و منع خیر گشته
و بر اطمینان نمود و گفت زود باش که در دست تو چیزی نماند و غنائم تو بفر سیدل شود عثمان گفت مقصود من از تحصیل
این اموال نه حصول کنوز و نه امان و نه نیست بلکه نظر من بر حسن آن در رضا ملک متعال است و لذت من قبال آن تو انگری نه مال است نزد
این کمال که کمال کمال است بعد از آن عثمان را عبد الله بن سعد بن ابی السرح گفت نافع خود را بدار علی که راست است این از زانی و در دامن حال
برادر تو گویم عثمان از حمایت عطاء لوح و غنائم که داشت تقدیر آن قضیه نمود و نافع را تسلیم وی کرد و بدان امر جمعی از اخبار را گواه

گرفت و آن نوع تصدق که قبل ازین واقعه از و صدور می یافت ترک نمود و نکبات مذکوره نازل شد و ربک تخلیق با ایشان و
 بختیار جابون عبداللہ انصاری رض از رسول صلی اللہ علیہ وسلم روایت کند کہ فرمود بدستی کہ خداوند سبحانہ و تعالیٰ اصحاب مرا از
 میان مردم اختیار فرمود از میان اصحاب بن برای من چهار مرد را برگزید و عثمان رض از انان جمله شمرده و انحصار ان الانسان لعلی خیرلی
 آخر السورۃ یعنی از مفسران بر آنند کہ مراد از تو صوابا کن عثمان است و الذین آمنوا باللہ و رسولہ اولئک ہم الصدیقون
 و اللہ اعلم بحکمہم لعمریہم و نورہم صحاحک مفسر گوید عثمان رض ازین جمله است ان الذین سبقت لہم من الحسنی الای علی مرتضیٰ کرم اللہ
 و چہ گوید کہ عثمان رض از ان جمله است ان ہو فانت ازہ اللیل ساجدا و قایما یحذر الاخرۃ ویرجو رحمت ربہ ابن عمر و کثیری از ائمہ
 تفسیر بر آنند کہ در شان عثمان بن عفان واقع شدہ

ذکر احادیث کہ در فضیلت وی وارد شدہ

بصحیح پیوستہ از عائشہ صدیقہ رض کہ گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در خانہ من تکیہ فرمودہ و پہلوی مبارک بر زمین نہادہ
 و رانہای آن سرور با ساقہای وی کشوف بود و در آن حالت ابو بکر رض استوری خواست تا در آید حضرت ویرا اذان فرمود
 و بران حالت کہ بود با وی ملاقات کرد و تغییر بیات از او بطلان و کشت ساق نہ نمود و استوری خواست و ما ذون گشت و با وی
 نیز بران بیات ساعتی محاورہ واقع شد و بعد از ان عثمان رض ایستاد ان فرمود ما ذون گشت حضرت راست نشست و ساق مبارک را پا
 خود را استور ساخت عائشہ رض گوید چون بیرون رفتند گفتم یا رسول اللہ ابو بکر و عمر در آمدند مبالغت نمود وی و عثمان رض کہ در آن نکبات
 خود را تغییر دادی و جامہ بر خود راست فرمودی چہ حکمت بود فرمود چگونہ شرم ندارم از مردی کہ نماز کند و شرم میدارد و روایتی آنکہ
 فرمود بدستی کہ عثمان مردی کثیر الحیا است گفتم شاید کہ او را با من حاجتی باشد و چون مرا بر آن بیات بنہید بواسطہ و فور حاجت
 خود عرض ناکردہ بر فور برگردہ از مرقہ بن کعب مردیت کہ گفت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ بعد از من در میان شما
 حوادث و فتن بطیور خواہ آمد درین حالت مردی قناع دار بر مجلس حضرت مرور نمود آن سرور فرمود این مرد آن روز بر طریقت بہرست
 ستقیم خواہد بود من از مجلس برخاستم و تجلیل سوی او رفتم عثمان رض بن عفان بود وی او را بجانب حضرت گردانید گفتم این مرد فرمود
 اری عبداللہ بن عمر گوید رسول صلی اللہ علیہ وسلم فرمودہ کہ گفتہ در میان شما واقع خواہد شد و ان رت عثمان فرمودہ کہ گفتہ این مرد در ان
 فتنہ بین ظلم مقتول خواہد گشت و در اخبار وارد شدہ کہ روزی حضرت فرمود آرزو دارم کہ یکی از صحابہ بن نزد من آید تا شکایتی کہ از
 بعضی است خود دارم با وی گویم گفتند صدیق را بنخوانیم فرمود علی رض را و اگر کردند فرمودی گفتند عثمان را بنخوانیم فرمود آری
 عثمان را خواندند درنا چہ از خانہ با وی بطریق تنہا می و سارۃ سخنان میگفتند و عثمان رض تغیر و تسکون میگشت و چون بنام
 کہ او باش قصد قتل او داشتند خدم و حشم او را استجارہ مقامہ و محاربه نمودند گفت ان سرور با من محمد کردہ بطریق مسارۃ ہست
 احادیث گفتہ پاس آن سخنان نگاہ داشتہ برین پاس و مکارہ مندا برستی غایم و نقض نمود یکیم مشہور است
 برم آن محمد کہ بہتم با او و بدوست کہ روزی حضرت صلی اللہ علیہ وسلم شرمزد وی عثمان رض کرد و گفت کلمات

او از شک چشم نرسین بر رخسار بارگین . دان کرده فرمود ای عثمان به سستی که زود باشد که ترا مظلومان مقتول سازند
و من سبب آنم که ترا اجر تمام شده عطا فرماید زنده که در آن روز سلبین لباس صبر شده خلعتی را در دوزخ سال
کم و بیش بر قدرت راست آورده باشد سخن مردم از خود خلق کنی در وایتی آنکه فرمود زود باشد که من ثانی قمیص
بر تو پوشانم و مردم خواهند که آنرا از خود خلق کنی بخدا می که نفس من بید قدرت اوست که اگر آنرا خلق کنی در بهشت و ثنای
تو زبانی که شتر در سوراخ سوزن در رود و این قبیل تعلیق بحال است یعنی هرگز در نیایی نظم نیست آن راه راه
رخنایان + بر دای خواجہ بدگی آموز + جست و جویش گشت و کوشش و غار از پانکس دین بر دوزخ + هر سر آتش
سند چو سپید + باز فرزان تری و نه که سوز + عثمان گفت طلب یاری از حضرت باری می غایم دوزخ در اینجا هم که در آن
روز صبری کامل و شکایات شامل گرامت فرماید و در حصول این مدعی از حضرت است عا و عا کرد آن سرور فرمود
صبر صبر که الله و الله با قیل بیست ضرور در البصر عبد الواسع + تل من جیل الصبر حسن العواقب + و کن صاحب
للحکم فی کل مشد + قی الحکم الا خبر حلال + صاحب بیست لبهرم رسانی و آخر گنج . ششم صبری ده انگاه رنج + زود
باشد که ترا شهید سازند در روزی که روزه دار باشی و زود سن افتد از ثانی از ابو هریرہ گفت شنیدم کہ پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود بیدستی که شما بعد از من محل عرض و جد و جاد و شوق خواہید شد قایلی از حضور مجلس
پرسید کہ در آن ثمن نازا بچہ ام میفرمائی فرمود علیکم بالامین و اصحابه و اشارت بثمان فرموده اصلاح نشان موی و
بشانه موی که فرمود ای دختر من گرامی دار عثمان را بیدستی که در شب اصحاب من است بمن از روی غلت در وایتی آنکه حضرت
فرمود و انشاء عثمان با بنی ابراهیم صلوات الله علیه مروست کہ روزی امام کشوم بنت رسول صلی الله علیه و سلم نزد
آن سرور آمد گفت روح نما طمہ بهتر است از زوج من آن سرور زانی نیک ساکت شده پیچ در جواب گفت بود
از آن فرمود شوهر تو از آنجمله است کہ خدا و رسول و یار و دوست می دارند و او خدا و رسول را دوست میدارد و من
در بهشت برای وی مقر است کہ پیچ احدی از است فوق آن منزل ندارد منقول است از ابو هریرہ کہ گفت پیغمبر
علیه السلام فرمود لکل بنی رفیق فی الجنة و رفیق فی الجنة عثمان جابر بن عبد الله الصاری روایت کند کہ جنازه نزد حضرت آورده
تا شرف نماز آن حضرت در یاب فرمود شارب روی نماز گذارید کہ من بعدی نماز می گذارم حضار مجلس شرف جت
پرسیدند فرمود از کان سین عثمان یغضه بعد و بخت پیوستہ کہ مرد سائز اہل مصر بقصد زیارت
کعبہ معظمہ شرفا الله تھالے بگاہ قدم نموده قدم در مسجد الحرام نهاد جسے را دید کہ پیرامون خانه
نشسته پرسید کہ این جمیع از کدام قوم و قبیلہ اند گفتند نسب و نسبت عالی ایشان بقریش درست
مے شود گفت کہ آن پیر در میان ایشان کیست گفتند عبد الله بن عمر است فرمود آن مرد مصر جاح
علم و عمل رفت و گفت از تو سوالی دارم متمس من آنکہ سوال مرا جواب ثانی و کلام دانی بیان فرمائی پیچ مے دانی

که عثمان بن عفان در حرب احد از صفوف مومنان درین شهر با کفار فرار اختیار کرده و میسر ابرافیشی احمد مختار را در میان آن
 اعدا گشت این عمر گفت آری همچنین بود و دیگر رسیدن میدان که از عمر که پدر نیز قصاب بوده دولت شهود
 در آن مجمع مسعود در یافت گفت آری همچنین بود و دیگر رسیدن میدان که از شرف حضور در محفل بیعت الرضوان محروم ماند
 بآن سعادت فائز گشت گفت آری همچنین بود و در سفری از غایت فرج و سرور و عجب از قرار این عمر و آن که عمر گفت الله
 و کبر و پنداشت که امور مذکوره موجب نقصی و خللی در حال آن صاحب کمال ننموده و اتصال میشود این عمر این معنی را از روی
 تفسیر نموده گفت جواب سوالها تو این بود که شنیدی و لیکن باید که بدانی که من گویای میدم که فرار او در روز آصفه بودند و عاقل
 از وی عفو فرموده و این سخن از ابن عمر اشارتست بمضمون آیت کریمه و لقد عفی الله عنهم که در شان فارین از عمر که احد نازل
 شده و اما تکلف وی از غرض بدربان سبب وقع شد که رقیه بنت رسول الله صلی علیه و آله سلم در حبس الانکاح او بود و در آن دلا و برا
 عرض مرض طاری گشت و با ساری رسول الله صلی علیه و آله و سلم حبه بیمار واری وی در مدینه توقف نمود و آن سرحد با او
 فرمود که ترا بر مردی از خمار بدر و بهم او خواهد بود و بعد از خویش و فامود بهم غنیمت غزوه بدر و او و ملا تغنیف او از بیعت الرضوان
 بجهت آن بود که در انشای سفر حدیبیه خبر حضرت رسید که یکسان در صدر من اهل اسلام از زیارت خانه کعبه در آمده خود استعد
 مقامه و محاربه ساخته اند و حضرت چون به عزم محاربه از مدینه بیرون نیامد بود و بلکه قصد عمره داشت عثمان را بکام ارسال
 نمود تا از قصد حضرت یکسان را اعلام کند و خبر صحیح از داعیه ایشان معلوم کرده بآن سرور رساند و اگر احدی از صحابه در طعن
 از وی اغربودی بر آید که او را فاسق است و بیعت الرضوان بعد از ذهاب عثمان بوقوع پیوسته پیغمبر صلی علیه و آله سلم خواست که
 عثمان از شرف و فضیلت بیعت الرضوان که آیت کریمه ان الذین یبايعونک انما یبايعون الله ید الله فوق ایدهم و کرمه لقد عفی الله
 عنهم و انما یبايعونک تحت الشجرة فاعلموا انی قد کلمکم الایه بآن اعراض است محروم نماند اشارت به یمن باین و برکت خود فرموده
 گفت این دست و دست عثمان است و آنرا بر بسیاری ذی سر خویش نهاد و از قبل عثمان با خویش بیعت فرموده یعنی سه چون
 بنموده و تا کنده بیعت قبول به بدیاس دست او دست رسول به بعد از آنکه ابن عمر این کلمات تا مات را تمام فرمود بآن مرد مصری
 گفت باین جواب را با خوانین هنگام که حقیقت حال را با تو بیان کردم مردیست از علی مرتضی کرم الله وجهه که فرمود قدیم
 عثمان در صله رحم را میسر است و وی از آن حج است که حق تعالی در شان ایشان میفرماید ای علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات
 جعل فیما طعموا امانا اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و آمنوا و عملوا الصالحات الحسنین و هم از جناب لایت با
 کرم الله وجهه منقولست که فرمود هر که تر کند از بن عثمان تحقیق که تر از ایمان نموده باشد و الله اعلم

نسخه
 ابنه

ذکر بعضی از مزایا و خواص آن مروت ارباب اخلاص

اتفاق است علماء بر آنکه هیچ احدی و دشتری از پیغمبری را در جهان نیکتر خود و دنیا و دهره الا عثمان بن عفان چنانچه سابقا

گفته است و اول کسی که قرآن را بر مصاحف کرده بافاق عالم فرستاد وی بوده و مشهور پیوسته از وی که گفت ده خصالت و غیره
 از حضرت صاحب امام اول آنکه را بر دفع اربعه از سابق اسلام بوده ام و ام آنکه هرگز گفتنی نه کرده ام مگر آنکه هرگز گفتنی و
 این دوین نه گفته ام چهارم آنکه از آن وقت باز که بدست خود بنیست بر اسلام دست رسول را گرفته ام هرگز در
 این دست را بر سوا این خود ننهادم و ازین جهت در مدح او گفته اند سه چیز گفت او که در بیت مراد است و چو بادست نبی
 است پیوست و از هر جهت دست وی انگاه و بفرین من نبود آن دست را نه و چنانکه از آن زمان باز که بدست اسلام و ایست
 ام هرگز گفته برین نه گفته الا که بنده از او کرده ام مگر آنکه در ملک من نبوده باشد و مع ذلک بعد از آنکه در آن خدا رک نموده ام
 ششم آنکه هرگز در این وجود خویش را با بیعت و زنا نبینا نموده ام نه در اسلام انانی الی اهل بیت و قد ترکتمها مگر با وافی الاسلام
 فقد ترکتمها و بقیه آنکه قیامت شرب آب با و قیامت خمر را و یافتم هرگز کام نموده را بجای از آن منبول نه گردانیده ام و در
 کتب سیر و حدیث و تواتر و تفصیل و تعیین نموده اخصال عشره به نظر رسیده لیکن شرا و عریضی که اضافه مسجد نبوی صلی الله علیه و سلم
 فرموده و بسیل بر روم و تخمیر حبش عشره و اصلا حجت آن هست که از جهل اخصال عشره مدخره شمرند و الله اعلم و از عید الرحمن
 بن محمدی که از نقاد علماء حدیث است مروی گشته که گفت ده خصالت عثمان را ثابتهست که او بگوید مگر اینست یکی نوشتن
 مصاحف و ارسال آن ببلدان آفاق که موجب سبب اختلاف قرآن گشته و دوم صلابت بر شمشیر شدن در راه حق بذل و تحلیش
 نمودن و گویند اول کسی که نوشتن قرآن قیام نموده وی بوده از ابوسلمه بن عبد الرحمن مراد است که گفت چون بوم الدار ضرب
 شمشیر بر شمشیر می زد و در غلظت آن اول به خطه الفضل

انکر مر دیات وی

حدود چهل و شش حدیث در کتب معتبره از وی مراد است ازین جمله حدیث متفق علیه و بیست و هشت فرو بخاری و بیست و هشت مسند و
 جمعی کثیر از صحابه و ایت حدیث از وی دارند مانند زید بن خالد بنی و ابن عباس بن امیر مومنان و بر و صاحبان یزید و ابوغنایه انصار
 و ابوسریه و سی و النبی بن مالک عبد الله بن مسعود و زید بن ثابت و غیر من شعبه و عبد الله بن منفل مزی و سلمه بن الارک و عمران
 بن حصین و ابوامامه و طارق بن اشیم و عبد الله بن الحارث بن اوفل و عبد الله بن عامر بن کریم و مروان بن الحکم و محمود بن لبید و انصار
 و عبد الله بن عدی بن الحجار و سعید بن العاص و از تابعین خلافت بسیار از روایت دارند مثل پسران وی ابان و عمر
 و سعید و دوسولای وی یزید و ابره و عمران و سعید بن المسیب اخف بن قیس و طارق بن شهاب و ثمامه بن جری و شیری و ابو
 رباح عطاری و غیر جمیع از جمله احادیث مرویه عثمان آنست که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود در شب در جهاد و غزاه فضل
 از ترارشانه روز که روز باران بصرام و شبها آن بقیام بگزارد و دیگر آنکه گفت ششم از آن سرور که فرموده هر کس نماز خفتن را بجا
 دریا بچنانست که نصف شب نماز گزارد و در نماز بجا بماند و در نماز بچنانست که تمام شب نماز گزارد و دیگر آنکه گفت پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم فرمود من نوحا لکما امرت من نوحه لکما ولدت له و دیگر آنکه گفت حضرت فرمود غیر کم من تعلم القرآن

چنان

وعلیه و بصحت پیوسته که گفت آن سرور فرمود بنیاد است بر علم الله لا اله الا الله و علی الجنته

بعضی از آثار و مواظط و حکم که از آن منبع حیا و ارفع شد

عثمان بن عفان رضی الله عنه و الله بر جویای معنی باز رنگانی کند یا خداوند غنی بنیاد است بر علم الله لا اله الا الله و علی الجنته

در انواع خیرات و اصناف حشرات و نباتات تا با سود و وجهائی و شفقت جاودانی بر آسائید و بر شفاعت در جات جنات

بنام حق تعالی که تفسیر گنج و برنج خردان و خالی از زنج خردان نقصانست و مضمون آیت کریمه ان الذین یملکون

کتاب الله و یقاتلوا الصلوات و الفقه و از زلف حکم سر او علانست و چون تجارت کن و ابراست شنوی چون از دست دست

ایشان روزگاره گشت این دست آن طرف نخل نبات به فرش و زمین دولت شاندرافروند تا که ظلمت دولت به پیش و به دست

رفت کما فوت دید دولت آینده خاصیت دید و از کدام نام آن قدره اگر است یکضیک من الهی اسد ان نعیم وقت سر درک

یعنی پس است ترا از عاقلان این قدر که چون مشاوشی ز غم میبرد و از کلمات فصاحت پاست نیست العبودیه لما فظنه

الحمد و الوفاء بالعبود و الرضا بالموجود و الصبر عن المفقود و از مواظط غریبه اوست با در و آیه الکریمه بالقدرون علیه یعنی مبادرت

نماید احوال خویش را به بهترین احوالی که بران قادر باشد و نعم باقیل سه بگویش امروز تا کنون بهیاشی به که فردا بر جوسه قادر

نباشی به تو خود بفرست برگ رفیق از پیش به که نویشانرا بنامند هر غم خویش به و هم دی فرموده الا انما ان تیا حویت علی العزیز

و لا یغترکم لک دنیا و لا یغترکم بالثمن و لا یغترکم بالکاه باشد که متاع پرزاع دنیا رفتی و کالار غیر دالا را این سدرای ماسک

و نهی مطوی گرفته غرور و فریب باید که فرقیته نگردانند شمار از فریب و سنده یعنی شیطان بر و سوسه

و آسیب از کلمات بایرکات آن منظر خیرات است هم الدنیا طایفه فی العلق هم الاخره و فرقیته غم فریادی آن هم این موجب ظلمت و تاریکی

فانه نیست و هم آخرت نصیب و روشنائی آن گوشه متصل است و نعم ما قال الحق سه تا که غم دنیا و ای ل دانا به ضیف است

تر خودی که بود عاشق رشتی به و هم دی فرموده الهدی به من العاقل اذا غزل کالهدهیه به اذا غزل یعنی بدیده از عملدار و در وقت

معزول مانند هدیه او در عملدار است یعنی در هر حال از شبهه حرمت خالی نیست و بفرموده خیر الناس من عصى و احسن کم یطلب الله بهترین

مروم کیست که از معاصی معصوم و با حکام او است اخلاق قرآنی است قبول آن معصوم جوسه اول و آخر قرآن چه با آمد و پس به یعنی اندر

راه دین بر سر تو قرآن پس به در نصایح فیه و است من علامات العارف این بکون علیه مع الخوف و الرجاء

و لا تنس مع الخوف و التنازع و عیناه مع الحسار و البکار و اراد مع التکرک و الرضا و حکم دی فرموده من علامات المتقی انه یرى الناس

قد نجو و یرى نفسه قد هلك و بفرموده از جمله ضلالت برین اشیا هسی است که بران سواری نکنند یعنی غرض کلی از وجود

فرس سوار است و چون این غرض بر آن حزن نگردد و وجود و عدش ساد پیوسته است گنج گانی چنانی بدست

بسی گنج زمین گوچه در خاک هست به و از کلمات جامع آن منظر انوار ساطعه است من اصناف الاشیاء و بطول طایفه

نمودن

نسخه جلاله

ای از سیم این

درین غار

که در منظر

حکام اعلام

است و با هم

ای از پیش

درین غار

که در منظر

حکام اعلام

است و با هم

نیز و صاحب سطر الاثره و فرموده بهترین مردم که است که بر روزگار خود را بنویسند و اگر در قبیل از وصول با او و خانه خویش را
 محمود سازد پیش از دخول در آن بیت برگ عیشی بگردد پیش فرستد کس بنیاد پیش فرستد و دیگر گفته اند بهترین
 مردم کیست که ترک دنیا کند پیش از آنکه دنیا ترک او کند و بر زمین بی گوید چه کسی نیست بصورت جهان
 گفتارش که که زنیار دنیا و مال غرور شود و چون خواهد از غرور گذشت بگذاردش و از تلج الفاس با استیناس و نیست
 من کانت الدنيا حجة و البصر حجة و هم از انصاف بکلامت آثار و نیست بوطرقت قلوبهم با سبقت من کلام التذی فی اگر دلباس
 شما از و ناس و ثوب و ایار و از جاس عیوب و از اگر و ناس نفس شدار مطهر و مصفا گردد و از تلاوت آیات بنیات قرآن
 ملول و دلگیر و از تلاوت شهادت معانی کلام ربانی سیر شود و سیری بنود از سبب شیرین تو کس که کس سیر نماید از شکر نایب کس را

ذکر حدیث و لباس آن مظهر انس و استیناس

قامت با قیمت عثمان بطول مائل و جمال صورتش بکمال سیرت قابل موی مشکوی ویش انبوه و دلپز و بیات با سببش شکوه
 و سبب انظر ننگ رخسارش سیم قریب و بشیر و با الوارش رقیق و شیب بود و کان عظیم الحیة فی رواية طوله البعد و ما بین انکسین عظیم الکرو
 لیس انظر لادن کرج المکر حین سبب الخصال و اراش گویند چنین که چنین او بنده از نشانهها آید داشت و در اخبار وارد شده که خبر نعل عزم
 یا بنیر علیه السلام گفت اگر تو ای نظر نورست بر روی کسی افتد که در حسن و جمال مشابه یوسف علیه السلام بود نظر در روی عثمان
 بن عفان کن من یوسف ثانی بقول مصطفی بکر احسان و حیال کان و فاد و هر و نیست که نوبی رسول صلی الله علیه و سلم سیرت
 اسامه بن زید براسه رقیه دختر خویش که هر دو هم عثمان بن عفان بود قصه آتش با قطعه گوشت متستر شد و اسامه گوید بنامه ایشان
 رفیم و کن هدیه بگذر ایندم کفون کیمین پهلوی بکید بگردد نشسته بود و ندیدیم هیچ دوزون را حسن و جمال از ایشان هر دو و درین
 شعری مرودی شده شعر حسن زو حین رای انسان به رقیه زو حین عثمان و نیز شاعر گفته مصرع هر چه در روی تو گویند ز زیبایی
 است به از محمود این لبید نقیست که گفت عثمان را دیدم بر بغله سوار و گیسو بافته گذاشته دو جامه زرد پوشیده و گویند گاهی فیصله
 پوشیدی و گاه لبس طرف غم که شن آمد و نیست در هم بود و اختیار میکرد و انگشتش در خنجر بسیار میکرد و محاسن مبارک بر او کس و عثمان خنجر داشت

بیان حسن عثمان

ذکر ازواج و اولاد و تیره و احباب

از اسفند فرزند و پشت پسرونه دختر بود و عبد الله اکبر مادر وی فاخته نیت عز و ان و عبد الله اخضر و الله ادر قیه نیت رسول الله
 و عمر و ایان و خالد و میرکم مادر ایشان ام عمر و نیت جناب بن عمر بن الحارث بن ازیه و ولید و سعید و ام سعید و ام عثمان و مایه
 ایشان فاطمه نیت الولید بن عبد الله بن عمر بن عمر و عبد الملك مادر وی ام ابنی بن نیت
 عطره بن حصین بن یزید و زاری و عائشه و ام ابان و ام عمر و مادر ایشان رمله نیت شیب بن ربیع بن عبد الله بن عمر و مایه

فصلی دهم خاندان داری و دام ابان خنجر و دامو ایشان نام نهبت انصاف بن الا حوض بن عمرو بن ثعلب بن الحارث بن
 یزدانی غیرت نهبت است که دختر دیگر دعویا طیبین از سیت داشته و الله اعلم

تو کرم جمیع مملوک عثمان قرآن را در مصاحف از صحیف و ادراک فهرستاد و مصاحف را بسبب ادافا

بصحت پیوسته که خدیجه بن عثمان در فتح ارمینیه و آذربایجان دید که جماعتی از تنیاب و غیر هم در قرأت قرآن اختلاف داشت
بنمایند و میان ایشان تراض و جدال بفرقه می انجامید که منبر تکبیر یکدیگر میگردد و قدم نمود و کیفیت واقعه مذکور را در مجلس
خلافت بموقف عرض رسانیده با عثمان گفت این است را در یاب قبل از آنکه در قرآن اختلافی نمایند مثل اختلاف
یهود و نصاری و رگوریت و انجیل و مودی بملاک ایشان گرد و چنانچه مودی میگفت گفتین سالتین گشت پس بفرقه
مذکور عثمان بعد از مشاورت با اعیان مجاهد و اشرف انصار و جمیع ایشان بر آنکه قرآن از صحاح جمع باید بود و نزد
حفظه فرستاده التماس ارسال آن صحف در زمان خلافت خدیجه بود است سعی فارغوش نوشته بودند و تا آنچه را آنجا منتوب بوده و
مصاحف ثبت نمایند و بعد از تمییز امر مذکور آن صحف را نزد حفظه التماس عثمان را ببرد و در آنجا ثبت نمود
را به تمام و کمال فرستاد عثمان زید بن ثابت انصاری و عبد الله بن ابی بن سعید بن العاص و عبد الرحمن بن الحارث بن هشام
امر فرموده تا آنچه در آن صحف ثبت بود در مصاحف جمع نمایند و با سهیل بن قریش گفت اگر در میان شما زید بن ثابت
و فی النقی اتفاق افتد آنچه موافقت لغت قریش باشد نویسد چه انزال قرآن بلغت قریش واقع شده در دینیت آنکه
چند نفر دیگر را که در فصاحت فصاحتی و در کتابت بصارتی و در امانت و دیانت شهرتی داشتند ملحق بر فقاهت و ارباب گردانیدند و در آن
امر ایداد و معاونت ایشان نمایند گویند میان کاتبین کرام در کلیه تابات اختلاف افتاد که بنایا بها نویسند قریش بن شریقی
بودند و زید بن عاصم که باید نوشت قضیه عثمان را رفع کردند و فرمود تا قاعده موافقت قریش را از دست ندید و انقصه به سعی
کثیر آن امیر و شخص کبیر آن خطی سرانجام یافت و بعد از کفایت فهم صحف را بموجب و عده بجزفصه باز گردانید و بعد از آن
مصنف فرستاد سهیم به سعی او شد و میان منتشر در یک گشت قرآن منتشر و بگویند بفت مصحف کتابت کرده بودند یکی بکتابت و دیگری بقریش
و یکی بجهنم و یکی به بصره و یکی بکوفه فرستاد و یکی در مدینه نگاه داشت و امر کرد تا ما سوا آن مصاحف از صحف اکتاف و
و لحاف هر جا که بود خرق یا حرق نمودن رعایه لشد باب الاخلاق نقلست که مردان در زمان حکومت خویش در مدینه از قبل از
مساحبه بنبر و عبد الله بن عمر فرستاد و صحف را از وی گرفت و فرمود تا پاره کردند و در دایمی آنکه امر بنسب آن با نمود
در دایمی آنکه امر با حراق آنها کرد و توفیق بین الروایات الذکوره آنکه گویم مجموع امور مذکوره در شان آن مصحف تحقیق پذیرفت
باشد اول خرق بعد از آن غسل بعد از آن حرق بهالوجه و امر ملک اصحف الشدا علم

بہو افسوس

ذکر قضیه شوری و قرار یافتن امر خلافت برای امیر المومنین عثمان و اتفاق نمودن صحابه بر آن

سابقا است که امیر المومنین عمر رضی الله عنه در آن زمان که از خیمه ابو لویس به عرض موت افتاد امر خلافت را
 میان شش مرد از وجود صحابه شوری سباحت عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف و در آن
 زمان علی از مدینه غایب بود و در ذی القعدة کتبه تخرج است بحضور طلحه و میان اصحاب شوری پس طریق توفیق بین آنها آنست که
 ابوبکر در عین و حبیب غایب بوده است و بعد از موت عمر حاضر گشت باشد و الله اعلم القصة چون ایامی مدینه آمدند سینه بن
 امیر المومنین عمر بن عمر را حکم حضرت فارغ گشتند و سینه ضروری بر اس مشاورت در امر خلافت مجتمع شدند و این اجتماع در مدینه بود
 بن عمر و در بیت المال یا در حجره عائشه تحقق پذیرفت و تقوی ضعیف است که هیچ خاندان طایفه و ابهر شعث بن قیس بوده علی
 اختلاف الاحوال عبد الرحمن بن عوف گفت ای معشر اصحاب برانید و آگاه باشید که من یا شما در حد و مضائقه و مناره
 بنیم هر با استقلال و درین امر یعنی خلافت تناسی و غلبتی نیست و لیکن اگر نخواهید امر خود را مقوض بر اس من سازید تا از
 شما بر اس شما خلیفه اختیار کنم در و ای آنکه گفت امر خود را بیه تن و از ج سازید زیرا که گفت امر خود را بعلی ابن ابی طالب تفویض
 نمودم و طلحه گفت من کار خود را بشما باز گذار شستم و سعد گفت من هم خود را عبد الرحمن مویول ساختم و ابوبکر عبد الرحمن از
 علی معلوم کرد که اگر تقدر بر فقه ممالعت حدیث بر حسین مبین دسانه کشد خلافت عثمان را منی است و همچنین عثمان به مقام
 نبود که اگر خیرا قضا خلافت بر قدر قدر او نه و وز و خلافت علی را ضیعت پس گفت ابن امیر میان عثمان و علی و ابوبکر
 و گوید یا عثمان و علی گفت هر کدام از شما که ازین امر بر تراجید و اعراض نماید اختیار حقین خلافت را در قبضه اقتدار او درمی آید
 و خداوند جل و علا و اسلام و رسول بر و قیب که هر آینه نظر کند و بذل مجبور و تقدیم رسا بنده هر چه که در اعتقاد او افضل
 و ازین حج باشد بر اس خلافت اختیار نماید خلیفه یعنی عثمان و علی ساکت بوده و در عرض جواب بنامند عبد الرحمن گفت این خلیفه
 را من تفویض نمایم و خدای تعالی بر من قریب که تمام و تفصیر جان نذارم و از افضل منی و ز نشوم عثمان گفت آری و علی
 سکوت در زبده بلا و قسم جواب بگفت عبد الرحمن گفت یا ابی الحسن چیست و سبب چیست که سخن مرا جواب نه میگوی علی
 بر ترضی افرمود و شرط کن که طریق سل و محابه سکوک نداری و تر عه این کار تمام هیچ یک بر اس عرض و مصلحت خویش بر نیاری
 و این شرط است و ذی رحم خویش تمامی و آه اتباع و هوادار و ذی نفس خویش نه بهای عبد الرحمن گفت اگر مرا و درین امر سل
 بود که بجانب خود نخواهی است بود و کلام خود را مویول بسوگند ساخت که میل و جانب داری نه کند پس آن جمع بر آن
 اتفاق نموده از مجلس متفرق شدند و عبد الرحمن در آن امر بر جمع جمع طیاره گشت و هر طایفه را آنچه بنی طایفه گشت بطریق
 مشاورت و مصلحت بر وی عرض میکرد و شبانه روز درین امر بر اس در زیت خویش کار فرمودند و در ایامی آنکه عبد الرحمن
 در آن ایامی بر اعیان و اشراف ایامی دروسای مدینه و حوالی طوافت بنمود و از ایشان استفسار و استکشاف کرد و گفت
 امر خلافت و اگر گشت میان عثمان و علی مصلحت و دید شما درین امر چیست و خاطر شما ازین دو مرد مائل بکدام و مطمئن کجاست
 جمعی کثیر خواهان عثمان شدند بنا بر حکم و نیاز و خواه درع و تقوی و حسن معاش و مدارا و مساکله و محامه که از وی در راه

معلوم داشتند و طاعت بسیار و نور علم و کمال است و فضل و کرامت و قرابت بجای است و جلالت و نهایت سعادت و دهاوت و کرم و مروت و جوان مردی و قنوت و عدالت و صلابت و محاسن و نجاست که از علی مشاهده کرده بودند و در پیش رو نمودند و گویند بعضی از بنی امیه نیز در عاص رفتند و تدبیر او استعانت جست گفتند این امر را کرده میان عثمان و علی هر چند اکثر بر جانب عثمان بودند قاتل خوف آن داریم که اگر اسطه شایل و طین بجانب ازین امر مخالفت و متجانب گردد و علی بعلم و جلالتی که دارد از او در بایستد و عاص گفت غم نخورید که من مشب بلطائف اخیل و حسن تدبیر بعد از موافقت تقدیر چنان کنم که فردا خلافت به عثمان گیرد و هم در زمان به نزد امیر المومنین علی رفت و از راه اظهار محبت و وفا در آمده گفت همانان که بر منبر صغیر و کبیر طریقه مروت و نیکیهای من نیست بختاب ولایت پناهی مخفی نخواهد بود و در عاید لصلیة العامة المسامین بنحوا هم که خلافت ایشان بر تو قرار گیرد و مراد آن باب امری بخاطر صیده از دوری نصیحت معرض راسه ازین فکر میباشند که بیکدیگر دانم اگر بمقتضای عمل فرمانی امید چنانست که مقرون بصلاح و نفع تو گشته از انکاد اقران بر سر آید بدان و آگاه باش که خلافت عامه مسلمانی بر تو و عثمان منحصر شده و امشب عبد الرحمن بر روستا و اشراف قبائل و بر اعیان و امثال ارباب فضائل گشته از ایشان استعانت میجویند که راسه ایشان درین باب چیست بعضی مثل بجانب جناب تو نمود و جمعی عثمان را اختیار کرده اند و عبد الرحمن عرویت قول او و مطالب فضل او مصحح ای من غلام آنکه دلش بازبان کیست به خود این امر بر تو عرض کرده خواهد گفت از خلافت مسلمانان را قبول کنی که بفرموده خداوند سبحان تعالی و سنت رسول و علی السند علیه السلام و بهر شیئی که در عمل غنائی طریقه مرضیه ایشان را منع داری اگر فی الحال قبول مالکشان این مبادرت را از تو برگزینت رغبت و شدت حرص بر خلافت آن نموده محس که تو قویض کن امر تو توقف و تعللی و زرد پس صواب آنست که بیکبار اجابت نمائی و گوی این شرط بجای نتوانم آورد و لیکن بقدر استطاعت و توان تو انم قبول کرد و مقرر است که چون بر عثمان عرض کنند او نیز رعایتی للمورد المند کور و بیکبار قبول نخواهد کرد و چون در روز غنائی بهر تو عرض نمایند قبول فرمای شرفا و عقلا قصوری ندارد و شاه ولایت پناه بنا بر خبر معتبر المومن غرة حکیم آن کلام را از عمر و عاص حمل بر شفقت و اخلاص نموده فرمود حق نصیحت بجای آوردی ندای تعالی ترا جزای خیر داده و مقرر شد خاطر از عمر هر چه گردانید بر عثمان رفت و مقدمات موجب مروت و محبت از روی خلاص الفا نموده گفت فردا که عبد الرحمن این امور را بر تو عرض کند تو نیز باید که به تعلل و توقف قبول کنی و هر شرطی که التزام نماید فی الحال بپذیرم گویی تا خلافت مسلمانان بر تو قرار گیرد و الا علی از تو نخواهد بود و عثمان را در آن کار استوار ساخت ای مسعود بن خنیس که خواهر نزد او عبد الرحمن بن عوف است بصحت رسیده که گفت بعد از آنکه مقدامی از شرب سوگم اندخته بود عبد الرحمن بنجان من آمد و حال آنکه من در خواب بودم بفرز ع و اضطرار تمام فریاد می نمود چنانکه از منام در آمد و بصوت رفیع مضمون این صرخه گفت محض بهر خبر پلانه نوشته خواست به بخدا سوگند که من درین شب کمال بنوم مستند بنموده و بر بستر است با شتر است و غنچه احمد بهر و سعید امیرای من حاضر سازد و مشب بمادنت و مظاهرت من بر دانا خاطر خویش را ازین هم جمع کنم موجب طر نموده متشکل شد فی الحال

این خبر به عثمان رسید و عثمان گفت که این خبر را از کجا شنیدی و عثمان گفت که این خبر را از کجا شنیدی و عثمان گفت که این خبر را از کجا شنیدی

بسیار گفت با عثمان بن عفان دست خود را بر آستانه بیت گنبد و با او بیت خود مردم نیز متابعت می باو بیت نمودند منقذ است
از ابو دانیل شقیق بن اسلم که از اکابر تابعین است گفت از عبدالرحمن بن عوف سوال کردم که بیت چه بود که علی را ترک
نموده و عثمان بن عفان بنی در جواب گفت خرم من نبود اول خرم با علی گفت متابعت میکنم با تو بر آنکه متابعت سنت رسول الله صلی الله علیه
و آله و سلم و سیرت ابو بکر و عمر را می گفت در آنچه تو انهم و چون بر عثمان عرض کردم بلا قید قبول کرد و در بعضی از کتب تواریخ به نظر رسیده
که چون عبدالرحمن بن عوف با امیر المؤمنین عثمان بن عفان بنی نمود حضار مجلس او در آن امر موافقت کردند علی مرتضی تامل و تامل فرمود و فرمود
سوگند میدهم شما را و میگویم که با من راست گوئید که در میان اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم هیچ احدی هست که آن سرور و قبیله که سلسله است
مواخات را میان یاران خویش استقام میداد با او عقد اخوت بسته نموده باشند انتی فی الدنیا و الاخره غیر از من جمله حضار مجلس گفتند بل بعد از آن
فرمود هیچ کس در میان شما نیست که حضرت در شان او فرموده باشند من گفتم مولاة فهدا مولاة غیر از من همه گفتند فی الکاف و فرمود هیچ احدی
در میان شما نیست که آن سرور با او فرموده انت منی بمنزلة باری و من موسی الا الله ابی بعدی غیر از من جمیع حضار اصحاب که با گفتند پس
فرمود در میان شما هیچ مردی هست که امین وحی و مبطا مروی او را بر مسوئله برات موثن داشته علی الشان گردانیده باشند این که گفته
و جمله وافی که لا یودی عنی الا انا و رجل من بتری غیر از من زمره حضار با جمع گفتند دیگر فرمود آیا میدانید که سید شریع روز حشر
بر جمله ما برین و کل انصار القین فرموده بر من سید ما یابا بنی و ثمن فرستاد و ایشان را وصیت باقیاد و متابعت میر جیش نمود و برین
هرگز کسی را امیر نگردانید طائفه حاضرین با جمع گفتند بنی عجمین بعد که سیفر مالی دیگری گفت آیامی دانید که معلم حار علمت و علی و ابی
و الاخرین اعلاى اعلام علمین فرموده یا را از اعلام کرد باین طریق که تا سیرت العلم و علی با بیا و بروایتی انادار الحکمه و علی با بیا حمت
آری میدانم دیگر فرمود آیا میدانید که اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم مکر راوی را در مقام غاطره بعد از گذشت از مکر که مجاریه برادر نمودند
و من هرگز هیچ موطن خوف از آن سرور مخلف نه نموده نفس خویش را وقایه نفس النفس و جنة اقدس آن حضرت کردم گفتند بلی عجمین است
باز فرمود آیا میدانید که اول مردی که قدم در داره ایران و اسلام درآورد منم همه گفتند بلی میدانیم نگاه فرمود که
لیک از ما اقر است بر رسول صلی الله علیه و سلم از روی لقب جمله گفتند مرتبه اقر بیت ترا ثابت و مسلم و قدم مرتبت تو در راه قرابت
و قرابت آن سرور بجایت راسخ و محکمست درین حال عبدالرحمن گفت یا ابا الحسن همه این فضائل را که بر شمردی چنین است که در
و تصرف بیان آوردی و جمیع اصحاب بدین امور اقرار و اعتراف دارند و لیکن اکنون اکثر مردم عثمان میل نموده باو بیت کردند
متوقع از جناب تو آنکه با جمعه موافقت تمامی و بقدم قبول اقبال پیش آئی شاه عرصه ولایت فرمود بخدا سوگند که شما میدانید
که حق بخلافت کیست و مع ذلک بمقتضی علم خود عمل نمی نمایند با بر طاعت عراض و مصالح دنیوی خود و الله که من مسلم و ختم
این امر را بر غیر خود نمیگویم که من میدانم که سلامت مسلمانان درین منزل تسلیم است چه درین تسلیم حیف بر خاندان من است و بر
اسلام و مسلمانان ترک مناقشه و منافسه کردم طلبا للاحزب الموحی و فیه و عثمان بن عفان بیعت فرمود و این ابیات را که از انام که
و بر مملو در شاهوار کرم الله وجهه بر صفحه روزگار یادگار مانده مناسب این مقام است راست شمرده علی بن النعمان

و غرض

و ما خرج من نسيان و نحن اخرجهم بيا و انما هو في ربيعة النبي و هم ما وى كرامته و ناصر الدين المنصور من نصر و انما الارض تعلم انما
 حبيبنا و كذا به شيد البطحا و المدروا و البيت ذي السرو الاركان و سألوا و نادى بذلك ركن البيت و ما ناسب الحجة و انما
 كمال قدر تو هرگز كجا تو اندوید و چشم سیر فلک کحل ار شود زرقاب و فر از قدر تو قدر دیگر چنان باشد که و هم از ان
 سوی گردون گمان بر و صحرا و اگر کوه به برسد کسی بماند که در میان اولاد آدم و حوا و کسی نظیر تو در حیز زمانه ندیده
 برا نچه گفت گواهی و دهر زبان صدا و تنبیه اگر قائم گوید چرا جناب ولایت پناه در قضیه معاویه باین دستور عمل نه فرمود چه سلا
 مسلمانان در ان واقعه نیز در تنزل و تسلیم وی بود جواب گویم فرق بین صورتین در غایت وضوح است چرا که امیر المومنین عثمان
 شائسته خلافت میدانست اما خود را حق میدانست بنا بر حصول مصلحت اسلام و مسلمانان از حق خود گذشته و اما معاویه را
 شائسته خلافت و سزاوار حکومت و امارت عامه مسلمان نمی دانست چه خیر از امیر جمعی دیگر در میان صحابه بخلاف حق از معاویه بود و در
 با وجود شرف خود و آن جمع اگر رضا بخلاف معاویه دادی بسا خلل و اختلال در اسلام افتاد و التزام بر این امر در مورد بودی
 با ضرورتی بحاریه اهل بنی مشغول شد و قحط الحیف علی الاسلام و المسلمین و آن کلام که درین قضیه فرمودم باین حیف لا اعلی خاصه اشاره
 باین مخیست و الضحاکون در ان صورت اهل حل عقد از مهاجرو انصار بر سبیت با امیر اجماع و اتفاق نموده بودند معاویه حکم
 حدیث صحیح اذ ابو لهب الخلیفتین بعدی تا قبل لاخیرتها مستحق قتل و محاربه گشته بود و درین صورت چون اهل حل عقد بر خلافت
 عثمان مبالغت نموده بودند رعایتی بصلاحت المسلمین مخالفت نه فرمود و الحمد لله رب العالمین

بیان آنکه مدت خلافت عثمان چند بود و ذکر قضایا و خلوات که در ان مدت روی نمود

آورده اند که مدت خلافت عثمان بن عفان تقریباً و ا زده سال بود و درین مدت قضایا و وقایع کلیه رو نموده و اول قضیه که
 در ان امیر المومنین عثمان فیصل یافت آن بود که عبداللہ بن عمر را بجلوس خلافت آوردند و طالب قصاص کردند و شریعت آیین
 و واقعه آنکه چون جناب خلافت با امیر المومنین عمر خطاب بن عمر را بجلوس خلافت برپا داشت شد عبدالرحمن بن ابی بکر صدیق که صدق
 شفیق و صاحب رفیق عبداللہ بن عمر بود و بر اخبار نمود که ویر و از اتفاق مرور من بر مری واقع شد که جمیع فیر و زبرد و جفین
 نصرانی و هرگز ان بود در حالی که با هم بطریق خفیه و سارۃ الکامه داشتند و چون مراد دیدند شرمند و خجل و از هم متفرق گشته و از میان
 ایشان خنجر دوراسین که نصاب آن دو وسط بود ساقط شد عبداللہ چون خنجر را که از ابی بکر دور داشت قدم بران حرکت شنید که
 بود در آن صفت یافت و پرا منظره آن شد که آن جمع در قتل پیرش شریک بوده اند و بعد از ان گمان در زبان بجانه هرگز ان که در انام
 خلافت عمر مسلمانان گشته بود شافت و او را به تیغ سیاست و انتقام گذرانید و از ان جایگاه جفین تر سا که از اهل ذمه و فیر مسیح
 بن ابی وقاص بود و رفت و او را نیز قتل رسانید و حبیه بن عتبه ابی لؤلؤ را در سلک قتل کشید و داعیه شافت که تیغ کسل از سیاست و خنجر
 در قید حیات نگذاشته و قتل را بجلو نمات در آورد و کبار مهاجرو انصار چون از داعیه عبداللہ و قوف یافتند بلا توقف

در حدیث

یا فتند با توفیق نروا و رفته از روی نصیحت زبان بلا امت و نفیر و تقریر و تونج او کشودند و در تندی و تخویف او فروزدند و عبد الله
 در معرض جواب ایشان در آمده گفت اگر امیر المؤمنین مقتول خنجر بولولو کردید من بسیارم از مردم را بقتل خواهم رسانید
 و جمعی از مهاجران را نیز بمقتل عرض شد و میان او و سعد بن ابی وقاص و معاویه و شامه جدی انجامید که بجزیب تعاضی
 و مصیبت میگوشت تا عاقبت الامر حضار آن مجمع در میان در آمده هر یک را از ایشان بکنار کشیده جدا ساختند
 و چون عثمان بر سند خلافت متمکن گشت اعیان مهاجر و وجه انصار را طلب فرموده گفت مشورت دهید مرا و قضیه
 عبد الله بن عمر که فتق دین محمدی نموده و ابواب فتنه بر وجود امت مرحومه احمدیه کشیده و مردمی نماز کند و او دیگر
 که در زمره خداوند نماز سید ابرار بود و دختر کی را که از حد صبا بر تبه بلوغ نرسیده بجرم و اوزار به مجرد کمالی بیدار
 بقتل آورده جمهور مهاجرین عثمان را بر قتل عبد الله تحریص نمودند و جمعی کثیر بر جانب عبد الله بودند و زنت جفین
 هر نرمان و سب و لعن ایشان کرده می گفتند مردم را داعیه آنست که عبد الله را از عقیب بدر از دار دنیا بدر کرده بعالم
 عقبی فرستند و اختلاف لفظ و اختلاف اصوات بقول سقط در محکمه خلافت عثمان از حد اعتدال تجاوز نمود و عواص
 چون دید که آتش فتنه بالا میگیرد و در اطفا و ناهار آن فتنه کوشیده و سعی بلیغ بتقدیم رسانیده بعرض عثمان رسانید
 که این امر قبل از زمان خلافت و آوان حکومت تو بوقوع پیوسته است چنان میماند که صیانت عرض خویش با عرافنی
 ازین قضیه فرمائی و پیش ازین درین امر عرض نمای عثمان که آن را می مستحسن افتاد و دیت آن دو مرد را از خاصه خود جدا
 و الله اعلم بالصواب و بصحت رسیده که جمعه اول از ایام خلافت عثمان که در آمد بجهت ادای خطبه بر منبر رسول صلی الله
 علیه و سلم بر آمد از غایت دمیست و هول آن مکان در آن زمان زبانش از بیان ارکان و شرائط خطبتین عاجز شده
 گفت بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس سمعنا الله و اطعنا و انکم الی امام تقال چون منکم الی امام تقال
 قول قولی و استغفر الله لی و لکم و روایتی آنکه گفت الحمد لله و راه کلام بروی بسته شد و روایتی آنکه گفت ان اول کل
 مرکب صوب آباد و بکر و عمر و کان بعد ان بهذا المقام مقال و انتم الی امام تقال چون منکم الی امام عادل قابل ان عیش
 یا انکم غطی علی وجهه و یعلم ان الشا الله تعالی و درین سال بابر و صیت عمر خطاب در شان سعد بن ابی وقاص مغیره بن شعبه
 را از حکومت کوفه منزل ساختن آیت آن ناحیه را به کفایت سعد انداخت و از عباد و آزاری که از دوسه بر دل
 داشت تعاقب و زبیده آن را نابوده انکاشت و درین سال حرارت بر امزجه ای مدینه و اطراف و حوالی آن بلده سکینه
 یافت بر تبه که خون از بینی ایشان روان شد و هیچ احدی از بلیه عاف نماند و باین جهت آن سال موسمه بسته الرعافه
 گشت و آن حادثه سه ماه در میان بود و درین سال بعد شمس ماه از مقتل عمر خطاب بل بهمدان عمرو ویمان که باطل مان
 بسته بود و لفظش نموده باغی شدند و بدست مغیره بن شعبه باز فتح آن بلده دست داد و اهل بری محافت را نموده شیده اهل مدینه
 و زبیدند و سعی و احکام ابو موسی اشعری و برادرین عازب و قمر بن کعب آن ناحیه باز و زبید اهل اسلام در آن روزین سال

نهی

زغال

سعی و زبید

عبدالرحمن بن عوف بن امیر حاج گردانید تا با هر دم اقامت مسکن حج نمود و قوی آنکه به نفس نفیس خویش متوجه که مبارک گشته
نرسیده بکن خانه از ارکان اسلام محروم ساخت و سفره اطعام و اگر کم در آن سفر بجهت فقر او مسالین کماحب و عینی بنیدخت

و ذکر وقایع سال سبت و پنجم از هجرت و فتح اسکندریه و بعضی از تخوم روم به توفیق حی قیوم

و درین سال اهل اسکندریه نقض عهد کرده محل و عقیقه که با اهل اسلام بسته بودند نمودند و عمر و عاص بن شاریت امیر المومنین عثمان
با جمعی کثیر و جمعی غیر بر سر آن قوم شریک گرفته و هر اسم غزا و جهاد و عاقبت جهاد و جهاد به تقدیم رسانیده چون التفریح آن دیار بر
وست او میرشد و زاری ایشان را بسی نموده بمکه سینه روان ساخت و در آن نورین حکم فرموده بر دوزاری مسیه گفت نقض
عهد از جانب جماعت مقاتله بطور پیوسته نه از دوزاری و نقض معا به موجب سی دوزاری نیست ایشان بچنان و زرنهار خود
و درین سال امیر المومنین عثمان بن عفان بن قاص را از حکومت کوفه معزول گردانیده فشیق را یالت آن ناحیه را بنام ولید بن
بن ابی معیط که برادر از جنابی عثمان بود نوشت و در سبب عزل سعد آورده اند که در آن زمان که عامل بیت المال کوفه عبد الله
بن مسعود بود و سعد مبلغی بر سر قرض از بیت المال گرفته بود و در داد آن وجه تعلل نمید و میان سعد و ابن مسعود در آن
مقاودا بمرثیه تغیر در سبب و مشتاقه انجامید سعد دست بردار داشت بدعا عیب آنکه برین مسعود و عاصی بدکنند و در آن ساعت سعد بن
مسعود را دعای سرور اهل سعادت که در شان سعد فرموده که اللهم سعد در منته و احب دعوت ما و آید تر سپید که بیاد اتیر دعای
و در شان او بحدف اجابت مقرون گرد و و چنانچه گفته اند میتی را بید حال قبیل از رخ مقبل حکم تیر آه مستمندان و در
شبهای تاریک و در مقام نیازمندی در آمد با سعد گفت زبان نجسته میان خود را بخر جاری گردانیده مرا عرضه الحسن مسانعه
جواب داد که بدان و آگاه باش که اگر نه خشیت و خوف از حضرت سبحانه و تامل و امن گیر من شدی تیری از شست و عمار عثمان
میکنم که قطعاً خطائی گشت هشتم بن عقبه بن ابی وقاص برادر زاده سعد حاضر بود زبان بلامت هر دو بکشتاد و گفت
روا باشد که شما هر دو مرد را بحیان مهاجر و اشراف اصحاب رسول خدا برای متاع قلیل الاستقاع و نبوی که نزد اهل بصیرت
مقدار برگ کاه اعتبار ندارد با هم جدال فتناع کنند و خاطر بکیر را از رده دارید و لعمریه قال الناطم شعرفان ضحیت بدار النفا
لها به نقد ضحیت بدار الدل و الحاربه ترضی و نقض الدینا به عثرنا الی غیرها کالمعد الشاربه بنزونی علی عاشق الدینا و تیرنا
به و انت عاشقنا یا ایها الذراره و نیا سیرد آنکه بر ایشان کنی ولی به زرنهار بدکن که تیر کجاست عاقلی به و نیا مثال عیسی
و به ننگ به آسوده عارفی که گرفته ساجلی به این مسعود و غیره و منقل گشته لبعت تمام از مجلس سعد برآمد و جمعی با پوشش
انگیزه و در استخلاص وجه بیت المال استعانت ایشان جست و سعد تیر طالع را در میان کرده مدتی انتظار و امهال طلبید
حق الحاکم نشینی یافتند صورت محاصره و مقارنه ایشان بعرش امیر المومنین عثمان رسیدند از سعد و ابن مسعود نقض فتنه مثال
سعد از حکومت کوفه نوشت و عبد الله بن مسعود را بر شمل خویش مقرون داشت و رایت ابالت ولید در آن ناحیه و تیر اربع

لواحق آن برافراشت و حال آنکه دی در آنوقت از قبیل عمر خطاب عامل جزیره بود و با شارت عثمان متوجه کوفه گشت کوفیان چون
 برین امر وقوف یافتند لایم طبع ایشان بیفتاد چه سحرزد و ناوشجاع و کریم و نفاع و پرده و صلاح و ایمان موجب انجام ^{العمل} و
 موصوف و معروف بود و بر آثارش و نحو که بر نامه‌ها و لیدرید بود و اطلاع تمام داشتند اما چون ولید برسد امارت
 کوفه متکین گشت طریق پندیده و شیوه سمیده پیش گرفت و در دستچرخ سالی که لقطع و فصل مهمات اهالی آن دیار متکین بود قیام
 می نمود و در سرای که او نداشت چه جای دربان مسکن ساخت و بساط باسط و ملاطفت با وضع و شرف و قوی و ضعیف
 بینداخت تا از باب مهمات از هر باب که می خواستند حاجت خود را بلا حاجت و مانع نرزد و بر طبق عرض می نهادند و ابواب
 اسما و انجام مقاصد کمرای بر وجه آمال و آمانی خویش می گشتادند و در آن مدت حکومت ولید برضا و خوشنودی اهالی
 کوفه مقرون بود و بیت بخوش گفتن و دل زبده یافتن و زیگار خوشی توان یافتن اما آن هنگام که حرکت شنیع که موجب انحراف ملک
 بود از دی صادر گشت و علامت بسیار از ادانی و اتقاصی و از باب نواهی بروی دارد و شد چنانچه بعد ازین سمت تحسیر
 خواهد یافت انشا الله تعالی

ذکر فتح آذربایجان بعد از نقض عهد ایشان صلح بابال بر بنیه و توان آن مرستان سلیمان ابن ربیع بابلی معاونت معاویه در فتح حبش و فتح بعضی بلاد و قلاع آن مرز بوم

آورده آنکه چون ذوالنورین رضی الله عنه ولید بن عتبہ را بر حکومت کوفه استقلال و تمیلا و عتبہ بن فیروز را از امارت
 آذربایجان معزول گردانید اهالی آن مملکت نقض عهد مسلمانان نموده شیوه مکر و پیش گرفتن ولید را از کوفه و تغییر ایشان با شارت
 فرمود و امتثال الامور در روز جمیع لشکر و کتیه اسباب و آلات محاربه مشغول شده باز که فرصتی سپاهی راست که از کثرت
 جبه و جوش و وفور اسلحه گویا گوه آهن بودند فراهم آورد و بر صوب آذربایجان روان گشت لظم نزد کوس نامی سپه
 بر نشاند و از کوفه بگردان آتش برانداخت و منزل یکم گردانید و مان با همی جست برسان تیراز کمان بود و در اثنا و طریق چون
 بغیر می رسید که رقبه خود را از رقبه طاعت و انقیاد بیرون برده و مله مجیب طغیان و عناد بر آورده بودند غارت میکرد و فتح
 بعضی از بلاد و قلاع و تسخیر برخی از دیار و رباع که بر سمت طریق او بودند و موقوفان و غیره نموده بسیار و غنائم پرست می آورد
 و چون بنو امی ممالک آذربایجان رسید اهالی آن کشور دانستند که اگر در مقام مقابله و مقاتله در نمی آیند بمجه حال بجان میگردند
 بالضرورة از در مصالح در آمدند و بهمان دستور که با خدیجه بن الیمان سلسله پیمان را احکام داده بودند بعد مصالح و محبت
 نمودند و شصت هزار درهم بلی صلح تسلیم کردند و از نگاه ولید از لشکر خویش سرباز و بغوث جدا ساخته با طرات ممالک آذربایجان فرستاد
 و سلمان بن ربیع بابلی را با و از ده هزار مرد کار گزار که بمعاونت ایشان با عساکر می شمار و جیوش ذوالاقتدار معاودت

توان نمود بجانب ازمینه روان گردانید تا چندی از بلاد آن فتح نموده غنائم و اسوال بسیار بجای آورد و در آن وقت
 و بادستی و دلی شادمان بکسر و لید محقق شد و ولید ظفر و منصور اسامی و غنائم معمولی معاودت از دست موصول
 پیش گرفت و چون بان ناحیه واصل گشت از جانب امیر المومنین عثمان ثمالی بوی رسید مضمونش آنکه معاویه بن ابی سفیان
 مکتوبی بمن فرستاده که رومیان بمجم لشکر مشغول شده و اعیانه مقاتله و محاربه با اهل اسلام که در حد و شام اند دارند و در دفع ایشان
 از اینجا شب در طلبیده و رای من بر آن قرار یافته که برای دی از لشکر کوفه در فرستاده شود باید که از اجناد آن بلاد مرصه
 که سیرت و شجاعت و شدت باس و مناعت معروف باشد یا هشت هزار یا نه هزار یا ده هزار مرد کامل پسندیده جنگ دیده
 که از هر تنگتری که هر کان و حصول مکتوب بدو باشد در زمان بجانب شام برسم و معاویه روان کند و السلام و لید چون به
 مضمون نامه امیر المومنین عثمان واقف شد بلا توقف اعیان طلبش را جمع نموده از فرمان عثمان خبردار گردانید و
 ایشان را بمحاربه رومیان ترغیب و بر معاودت لشکر معاویه تحریص نمود و سلمان بن ربیع را با هشت هزار مرد مسلح از دست
 بر صوب روم از سال نمود و برقتد و بعد از وصول بان ملکیت باد و از ده هزار مرد و خون آشام از جنود شام بحد و روم و در
 آمدند و بسیاری از قلاع و حصارات آن دیار قید کشیدند و هر چه بخواستند از عرض و خواسته یا نهند و بعد از حصول مرام بجانب شام
 معاودت نمودند و بعضی از کتب تواریخ منسطور است که با اشارت امیر المومنین عثمان معاویه از لشکر خویش حبیب بن مسلمه
 ثمری را با چهار هزار سوار نامدار و ده هزار پیاده و چهار بجانب ازمینه فرستاد و حبیب چون در آشنای راه به شهر مسابا رسید
 خبر یافت که مردی از رؤسای روم مرزبان نام پشته تا ده هزار مرد و قصد او دار و نامه معاویه نوشت و صورت واقعه را بمیر
 او روشن ساخت و معاویه کیفیت آن امر را در ضمن مکتوب بعرض امیر المومنین عثمان رسانید عثمان بولید بن عتبّه ثمال
 فرستاده و او را امر فرمود تا از لشکر کوفه و تواریخ آن ده هزار مرد کاری انتخاب اختیار کند و سلمان بن ربیع با اهل امیر ایشان
 گردانیده بدو حبیب بن مسلمه فرستد و لیدنی الحال بضمون ثمال امثال نموده سلمان بن ربیع را ده هزار چابک سوار
 سبک دست که بیای مردی صولت حمله منطقه از میان فلک البروج و معدل بکشوند می و بنوک ناوک و سنان رخ
 در آن بجوم را از رخ چرخ ربودند و بر صوب شمس طروان کرد و چون خبر وصول سلمان بحیب رسید بالشکر خویش تعبیر
 نمود که اگر بعد از حق فوج سلمان بالشکر با محاربه قایم گردد و بدو بدو ایشان فتح و ظفر میسر گردد ایشان ظفر را بفرم قدم خویش
 منسوبانند و کار باقی واقع و مقدار گرد و اوی چنان بینماید که ما پیش از وصول ایشان بالشکر دشمن شجون بریم انشاء الله تعالی
 که چهره دلگشای فتح در آئینه این تدبیر بر بنیم پس بمقتضای این رای عمل نموده شبی مانند یک عاصف بر لشکر دشمن ایشان
 آوردند و بر فتنه بی گزینش شبانه با یک بیره نه بون طلب سپاه اندر آمد و سپاه بیک با یک برخواست
 از رزمگاه با سر اسیر شد خفته از دار و گیر با بر آید و تیره نیز بر سرست بالین رزم باز بر تیغ و زو پین و گوپال گرم
 و کثیری از آن گروه شریع عرضه حسام انتقام گشته و بقیه السیف محزون و منزدان و کسور و رایت اسلام منصور و سلطان

و این کتاب از کتابهای معتبره است

و این کتاب از کتابهای معتبره است

کرد و فرمود تا از اهل متاع انتراع کردند و مردم ساختند و ایشان از اوربیت المان مضبوط داشتند مردم فریاد و فغان بفرمودند
 و روزی فرمود تا آن محبس را محسوس کرد و گفت چون بود که در زمان عمر قتی که مثل این داعیه از قوه بالفعل می آورد و غوغای مگر دید
 الا در اتماس عبد الله بن خالد بن الولید امر باطلان مجبور سان فرمود و درین سال مرتجع بد الصاب جزم کرد و با التماس اهل
 حکم و حجاب لاتباع شرف نفاذ یافت تا تحویل ساحل بخذه کردند و درین سال عثمان بن ابی العاص امر فرمود تا پنج شایو و پنج و نیم
 رساند اهل ابی انجاد صلح شده بر سر و سیصد هزار شقال فقره تسلیم نمود و در شهر گارون داخل مصالحه ایشان بود پس عثمان بن ابی العاص
 هر چه بن صمان عبدی را بقلعه کجراه که در میان اهل آن دیار بقلعه الشیوخ موسوم بود و در سفید نیز میگفتند فرستاد و آن قلعه بود
 که بنیان و جدران آن و رفعت بالیوان کیوان دم از مساوات میزد و جوانان لشکر بهم چون بیای قلع رسیدند فی الحال بظرف
 حصار جنگ انداختند و دلاوران جان باز گردن فرار یکبار خروشان و جوشان و کوشان شدند ع چنانچه با دصبا ب
 خنجر یکشاید به قلعه بدین رزانت و حصار بدین حصافت و متانت بعون عنایت فتح الابواب فتح نمودند و الله محمد و
 و عنده الوقایه و البست و درین سال امیر المومنین عثمان علیه الرضوان من الله الملك الکرم المنان رقم عزال از حمل خارج
 بر ناصیه عمر و عاص کشید و عبد الله بن سعد بن ابی اسرج را بجای وی نصب فرمود و زبانه اختیار این امر خطیر در قبضه او نهادند
 نهاد و لکن امارت جیوش و جنود آن ممالک برقرار سابق بعمر بن عاص اختصاص داشت بقتضی آنکه گفته اند لا یصلح سیدان فی
 عمر بلیت جای دو شمشیر نیای که دیده بر هم و همیشه مقامی که دید بهینجا و رسول نخ و حوادث مخالفت و منازعت بوقع نیست
 و کسر خلل در امور یکدیگر بطوری آوردند و هر یک کلمه شتوبن کلمه از دیگری معروض امیر المومنین عثمان سیاستند تا آخر الامر
 بخر بان شد که عمر و عاص را با کلیه از جمیع اعمال اشتغال مملکت مصر مغرول و عبد الله بن سعد را در تمام امور مصر و کلند
 مطلق العنان گردانید عمر و بالضرورة متوجه مدینه شد و بار اقامت سکونی در آن بلده بخلیه بنی اخت و تقار و خیبار از عثمان در داخل
 و در زیر و زنهال کینه را در زمین بیند آب غیبت و عیب همت عثمان پرورش میداد تا اثره بغض عداوت بار آورد و بخر بفرات
 و طلاق خواهر عثمان که در حباله الکاح وی بود گشت و نصیحت ناصح مشفق که بلیت و دخت دوستی بنشان که کام دل بار آورده و نه
 دشمنی برکن که رنج بشمار آورد و بجان و دل قبول نکرد و تضرع شد بر آنچه شد چنانچه شمره از آن جنم قریب در سلک تحریر است تقریر
 خواهر یافت انشا الله تعالی و درین سال فتح مملکت افریقیه واقع شد و تفصیل بن جمال آنکه در سنه سابقه که بنور عبد الله
 بن سعد جندی مصر بود عثمان ویرا فرمود تا بغزوه افریقیه رفت با و نوشته بود که اگر در فتح افریقیه بمقدار طاق و توان
 خویش سعی نمائی و بذل مجهود و تقدیم رسانیده آن بلده را بطریق که میشود و بکشی از غنائم آن بلاد ترانس و تحسین بطریق نقل مسلم بود
 عبد الله بن نافع بن الحارث را امیر جمعی گردانیده اشارت فرمود تا با دلمح شوند و با اتفاق یکدیگر بر سر صاحب افریقیه رفته
 دفع مضرت و قلع محرت او نمایند عبادله ثلثه الجذ اجتماع بموجب فرموده بر فاقست متوجه افریقیه گشتند و چون بحد و آن مملکت
 رسیدند ببا کثرت جیوش و جموع آن بلاد و شوکت و عظمت حکام و سلاطین آنجا بر دخول در افریقیه و توغل در آن ناحیه

نصف

بجای

۱ اقدام نموده و قدم باز کشیده مراجعت کردند و درین سال عبداللہ بن سعد چون بر سر حکومت مصر و اسکندریہ عزیز و
 متمکن گشت جنرل امیر المومنین عثمان فرستاده دستوری خواست تا لشکر بجانب افریقیہ کشد و در سرانجام آن مرام التماس
 مدونود و کثرت عدو و فوج و اعادی آن دیار را معروض دارا خلافت گردانید عثمان اعیان محابرو و جود انصار را جمع
 نموده در آن باب با ایشان مشاورت فرمود اکثر صحابہ بر آن اتفاق کردند کہ عبداللہ را بکجا و یا اہل افریقیہ اذن باید داد
 و ازین جانب برای او مدد باید فرستاد و بنا بران امیر المومنان عثمان عفان لشکر انبوه باشکوکت و شکوہ ترتیب فرموده
 بجانب مصر بہ عبداللہ بن سعد روان گردانید و طائفہ از اعتراف صحابہ مثل عبداللہ بن عباس و عبداللہ بن عمر و غیرہمان دوران
 لشکر بودند و بعد بوقت عبداللہ بن سعد تمام آن بر صوبہ افریقیہ روان گشتند و در راہ عقبی بن نافع نیز با جمعی از مسلمانان
 کہ دران نواحی بودند با ایشان ملحق شد و مہیہ اجتماعی بجانب دشمن شتافتند و چون بہ بلدہ طرابلس قریب بحد و مغرب
 رسیدند فوجی از لشکر روم دران محوم بودند ایشانرا نہیب غارت نموده بملک افریقیہ درآمدند و سرایا و بقوٹ باطراف و جنوب
 آن ممالک فرستادند و حاکم افریقیہ دران زبان از قبل فیصر روم شخصی جریر نام بود از طرابلس تا حدود طنجہ در تحت حکومت او
 اندراج داشت و خراج این بلاد را بہ پادشاہ روم میفرستاد و چون خبر توجہ مسلمانان و دخول ایشان دران ولایت بدور رسید
 در زبان بجمہ سپاہ دل سیاہ خویش مشغول شد بآنکہ ہستے حدودت و ہزار سوار کار گزار خو بخوار گردا کوده و گرد آورده مستقبل
 لشکر اسلام گشت و در موضعی کہ از بنجا تا شہر شیبہ طرابلس کیشبانہ روز را ہست التماس افریقیہ دست داد عبداللہ بن سعد رسول
 نزد جریر فرستاد و او را با سلام یا قبول جزیہ دعوت کرد جریر از التزام ہر دو شق ابا و امتناع نموده رقبہ نگہ خود را از رقبہ قبول
 کرد شرع محمدی متفع داشت بالضرورة قرار بر محاربہ گرفت اسیات و دولشکر چنین سرفرازان بچنگ بہ ہم نیزہ و تیغ و ہندی
 بچنگ بہ ہم بیکر از جاے برخاستند و لبسان پلنگان برآراستند و مدت چہل روز در مقابلہ بیکر بگردان موضع اقامت نمود
 حروب متعدد و ہنہا واقع شد و روز قتال از وقت ظہور آفتاب بر دائرہ افق تا زمان وصول خط استوا البسات محاربہ و سباط مقامہ را بسط
 داده صولات و انگن و حملات صفت شکن می نمودند و بعد ازین چون ایشان را مجال محاربہ و طارہ نہی مانڈار محاربہ پہلو تھا
 ساختہ بمسکرویش مراجعت مینمودند و تبر لشکر اسلام از عثمان منقطع شد عبداللہ بن زبیر را با جمعی کشیر بہ دآن حبیش فرستاد
 عبداللہ بن زبیر بہ تعبیل تمام در سلوک و سیر آمد و بانکہ مدتہ بہ لشکر عبداللہ بن سعد رسیدہ اتفاقا در خلال قتال ویرا بہ
 بہ لشکر اسلام اتصال دست داد مسلمانان از غایت فرح بکبیر گفتند و سرور تمام بہ سرداران اہل اسلام روئے نمود و جوہر
 بآن معیوب و منکوب و مرغوب گشتند و دوستان را صبح دولت از فلک بنمود و روئے بہ دشمنان را شام نکبت از جهان
 بر کرد و عبداللہ بن زبیر در میان لشکر اسلام عبداللہ بن سعد را ازید از حال وی التفحص نمود گفتند شنیدہ است کہ جریر و لشکر
 خویش این آوازہ انداختہ کہ ہر کس کہ سربازین الی السیخہ نزد وی بر د و او را برسم العام صد ہزار دینار زر سرخ بہرہ و دستہ
 خویش را در جبالہ لکاح او در آورد وی باین واسطہ خود را از معرکہ محاربہ مخفی میدارد و این زبیر بہ ترو عبداللہ بن سعد رفتہ

و برادر داری داد و گشت ملک این امر بان حاصل شود که تو نیز سنادی را فرمائی تا در میان میدان ندانند که هر کس
 که سرچشمه جنگ من از دهن هزار دینار از خنایم این لشکر برسم نقل برود و خبر هر چه رسیده و برده وی باشد و حکومت مملکت
 و ولایت و طوقش بود این ابی السرح و حواشی وی این شرح را بنایت متین نموده بان دستور عمل نموده خبر از آن در تار و پود
 عظیم یافت و خوف و ترس بسیار بر وی مستولی گشت و اما هنگام مقاتله و عقب لشکر خویش بنایت و در ایشان سواره
 توقف میکرد تا اگر صورت کسری لشکر و راز وی نماید وی ایت فرار بر خود خواند بطریق نیریت پناهی بعد از آن عبداللہ بن زبیر
 بن ابی جریز و فی اثر الحوب خدمت تدبیر دیگر را بگذاشت با این ابی السرح گفت امر شما با این دو لشکر و در و راز کشید و دشمنان
 در میان مملکت خویش فارغ البال و مرفه الحال اند و هر روز و زردی محمد و ایشان می رسد و در محاربہ مجد و دلیر میگرددند و ما
 بنایت از مسلمانان دوریم و در ایشان دیر بمانیم مصلحت چنان می بینیم که فردا جماعتی از ابطال جبال و اهل بخت و قتال
 لشکر خویش را فرمائی تا در خیام خود حتمی محاربہ و مقاتله و مترصد محاربہ و مجادله و آمادہ باشند و اما با سایر مسلمانان در مقابلہ
 و شمش بقتال قیام نمائیم تا ایشان در غایت کلالی و ملالی بمسک خویش معاودت نموده در حال اصلاح صلاح کرده
 با سترحت مشغول گردند و لیکن اهل السلام و شیران خون آشام که در قباب و خیام خویش مستند کارزار باشند به
 یکبار سوار شوند و بخت بر سر ایشان ریزند شاید که این تقدیر موافق تقدیر بر آید و حق تعالی به تائیدات آسمانی مدد فرمود فتح و غفر
 حاصل شود این ابی السرح با جماعتی از اعیان صحابه که در لشکر و جمع بودند در آن باب مشاورت کرد و جمیع
 تصویب این را سے کرده با عبداللہ بن زبیر موافق گشتند روز دیگر اکثر شجران لشکر و فرسان عسکر را فرمود تا کما و سلم
 در خیماے خویش مترصد بنشینند و خیول و دواب مسرطه ایشان بر البواب قباب برداشتند و خود با سایر لشکر محاربہ دشمن
 مشغول شدند به لشکر فرمود تا تیغ نیزه کشیدند و جوشید چون رستخیز جهان پر خروش و هوا پر زگر و دیکه بانبر و یک
 بے نبرد و از هنگام طلوع آفتاب الوار آثار تاحین و حصول بدائرہ نصف النهار بار و میان محاربہ عظیم کردند و گویند
 آن جنگ را بحرب العبادله موسوم گردانیدند بر اے آنکه منصب عمارت آن حبش عبداللہ بن ابی السرح مستحق
 و قلب لشکر با و معمور و همیشه آن بجای اے الی عبداللہ بن عمر منصوره و میسره بفرمودم عبداللہ بن الزبیر مسرور و مقدر
 بمعنو عبداللہ بن عباس پر نور بود و چون نمودن اسلام زبان با و اے این کلمات تامات جاری گردانید و میان بر عادت
 معهود غرم معاودت نمودند مسلمانان ایشان را نصرت مراجعت نداده بحد تمام در محاربہ بان گروه بدر سر انجام افروخته
 تا زمانی که آن جماعت را محال مبارزت نماید آنگاه طبل بازگشتن کوفه فریقین بمقام و خیام خویش قرار و آرام یافته
 و اعدای سلاح از خود دور کرده بر بستر راحت با سترحت مشغول شدند فارسیان تازه زور و عزایان پر شور و اندر تلخ بود
 از لشکر گاه اسلام با سیاف هائل و رماح پر غائله بدون تاخند و در محاربہ جریز بختند ابیات یکے حمله کردند بر سران شیر
 سواران گردان سران دلیر و خروش آمد و ناله گریه اے بی کوه را دل بر آرز جاسے کفار ضلال را محال لبس صلاح

و حرب کفار نبود با ضرورت راه هزیمت را غنیمت دانسته پیش گرفتند و مسلمانان از عقب آن مجاذیل بدریکه الیث الحفوة
عقاب الحمیر روان شدند و هر که میرسید سرش را بر خیم حسام انتقام مانند گوی بر کوه خاک روان میکرد و اندر سه می رسوا
با موتن برانگشته شد و ز خون خاک چون از غوان لپشته شد و گریزان برقتند که سپاه پز پوز پیران بی نام خواه بوزل
اسلام را ظفر حاصل و جرییر بدست ابن زبیر مقتول و با سفل السافلین و اصل شد و عبد اللہ بن سعد بن ابی السرح بر در مدینه
شبیطله نزول کرده ابالی آن بلده را محاصره داد و آنرا بعون عنایت الهی بکشاد و در آن شهر چندان مال یافت که در سایر
بلاد مقتوحه از روم نیافتند و کثرت غنائم آن لشکر میرتب بود که سهم فارس سته هزار دینار و سهم راجل هزار دینار و سرش
اقتاد و ابالی افریقیه بمصالحه پیش آمدند و بدل صلح دو هزار و پانصد هزار دینار تسلیم نمودند این ابی السرح بوجوب عداوت و فتنه
را برسم نفل عبد اللہ بن زبیر مسلم داشت و خمس غنائم آن لشکر را بار کرده مع اخبار الفتح مصحوب وی بخد مت امیر المومنین
عثمان فرستاد و تقاضاست که چون خمس غنائم افریقیه بمدینه رسید مروان بن الحکم آنرا بپانصد هزار دینار خرید و عثمان از آن خطه
صد هزار دینار بوی از زانی داشت و اهل مدینه باین امر عثمان را عیب و سب و طعن کردند و آورده اند که عبد اللہ بن سعد بن
ابی السرح یکسال و سته ماه در بلاد افریقیه مقام کرد و بعد از آن امیر المومنین عثمان حکومت افریقیه به عبد اللہ بن نافع
گذاشت و خود بمصراعت نمود

نوکر و قالیع سال ثبوت و هشتم از هجرت

آورده اند که چون افریقیه در تحت تصرف فرق اسلامی در آمد امیر المومنین عثمان عبد اللہ بن نافع بن الحسین
و عبد اللہ بن نافع بن جلیس را اشارت فرمود تا بجانب مغرب زمین لشکر کشید ایشان بموجب فرموده تیار اسباب حرب
و تجهیز حبش نمودند و زیاده از ده هزار سوار که سرآمد روزگار و پشتیوان روزگار از ارباب بودند همه کوه کوهان فولاد و
نوشه غرق آهن زر سرب و پاسبان فرستادند و آورده از طریق بحر لشهر بریر آمدند و به اتفاق ایشان بر سر ایل اندلس فتیله ابالی آن
و بار اصطلاح انار و حرب نمودند و از جانبین کوشش و کشتن بسیار واقع شد و عاقبت الامر شکست بر کفار آمد و نصیب غارت
و قتل و مفرط بآن لشکر راه یافت و بعون التعلای آن ممالک را در قید تسخیر آوردند و اسطبت مملکت و شوکت مسلمانان
افسرد و اموال و سیای و افره بدست اهل اسلام افتاد و شارق ایمان از مشرق تیغها و یابی آن مبارزان جانی
در بلاد مغرب پدید آمد و سعی آن مجاهدان نامدار فتح آن دیار را کلید آمد و خبر فتح مع خمس الغنائم بمدینه فرستادند و از جانب
امیر المومنین عثمان ابالت اندلس عبد اللہ بن نافع بن الحسین مفضض شد و درین سال بدستور معهود
مناسک حج به تقدیم رسانید

نوکر و قالیع سال ثبوت و هشتم از هجرت

دورین سال و بقولی در سال سی و سوم از هجرت فتح قبرس بدست معاویه میسر شد گویند معاویه بن ابی سفیان بر کبر

مومنان عثمان نوشت که بر سواحل بحر روم قری و امصار متصله است و وصول بآن بلاد و دخول در آن دیار از طریق دور و طعن
تواند شد اگر چه اجازت امیر المومنین حاصل شود از راه بحر سران مردم لشکر برم و حال آنکه در زمان خلافت فاروق طیب
لحمیه و انظران معاویه از وی بکر از اجازت نموده بواسطه خطری که در سفر دریا تصور است چنانکه گفته است بر آنکس که بآب
دریا نبرد پیجویید نباشد خردمند مرد و پند مجاز و مخلص نگشته بود و القصه و التورین بعد از تامل بسیار و تدبیر بسیار شخصت داده
باو نوشت که باید که درین سفر مردم انتخاب کنی و قریه نیندازی بلکه ایشان را مخیر سازی هر که بطوع و رغبت خود اختیار کند
با خود بری و با آنچه مقدر و میسور بود و اسعاد و امداد مالی معاویه چون مخلص گشت لشکر گران ترتیب نمود و بیت سپاهی چو
مورد و ملح همیشه را بدویران جنگی و مردان کار با ثروت تمام و شوکت مالا کلام بجانب بلاد روم توجه نمودند و ابوبکر و عقیلی
و عباده بن صامت و زوجه و ام حرام بنت عثمان و غیر هم از صحابه در آن لشکر بودند و بنام خداوند و الجلال و الاکرام در
دریا در آمده روان شدند و در وسط بحر باز ورق چند ملو از بدایا و تحف و نفائس اموال که از جانب حاکم جزیره قبرس پیروز
قسطین بن هرقل میرفت ملاقا شدند معاویه اشارت کرد تا تمام آنها را گرفته مضبوط نگاه داشتند القصه مسلمانان در آن
غزایار و میان دربر و بحر پنجاه معرکه محاربه از پیش بردند و بسیاری سید و عدیدت اهل اسلام افتاد و بابل قبرس بر مسلح کشید که هر
سال بیت المال فرستند مصالحه واقع شد و معاویه جماعته را فرستاد تا در آن دیار سجده تبارکوند و چون از دریا بمبشارفت
امن و سلامت و مقارن بسیاری اموال غنیمت بیرون آمدند بعضی غنائم مشغول شدند زیاد از هشت هزار غلام و کتیک
که اکثر صاحب حسن بودند در تحت عس و ضبط درآمد و از آنکه عدد دختر و شیر نه بود و بعد از فتح جزیره قبرس جزیره ذودوس
مفتوح شمر و غنائم و بسیاری این جزیره با جزیره سابقه دم از سادات میزد پس تمام آنها را بنی الغانین بعد از اخراج الخمس قسمت کردند
و اخبار المفتوح مع الانحاس با میر مومنان فرستادند و درین سال ناله بنت فخر فخره را در حباله نگاح خود در آورد
و بر عادت مرسومه بیکه مبارکه رفته بدولت مناسک حج فائز گشت بطیب طیبه معاودت نمود و درین سال امر بنیاعالی
در مدینه فرمود و بعد از تمام آن دارموسوم بزرگ گشت

ذکر و قانع سال بست و انهم از حیرت

درین سال بقول بعضی از اهل تاریخ مردم بصره از ابو موسی اشعری شکایت بدارالحلافه آوردند امیر المومنین عثمان اوزار
حکومت آن مملکت معزول ساخت و عبداللہ بن عامر بن زید بن ابی سہیب بن عبد الشمس را کہ پسر قالہ عثمان بود بجای وی
نصب نمود و بقول بعضی ازین عزل و نصب در سال ثلث و چهارم واقع شد واللہ اعلم و گویند روزی کہ ایالت بصره
بعبداللہ بن عامر تفویض یافت درین بستان و پنج سالگی بود و والنور بن امر فرمود کہ جناب ابی موسی و جناب عثمان بن ابی العاص
ثقیفی از حمان و بحرین مجوم و متابع عبداللہ بن عامر باشند و درین سال خبر با میر مومنان عثمان بن عفان رسید کہ اہل قارن
نقض عہد و بیان نمودہ بر عبداللہ بن عامر کہ والی آنجا بود و خروج کردہ و او را بقتل آوردہ و جنود اسلام کہ در حد و قارن

[illegible]

تظلم و دوش از مسجد سوی خانه آمد پیرایه چیت یاران طریقت این زمان تپه سیاه نامریان روی سوی کعبه چنان آرمید چون
روی سوی خانه ظاهر و از پیرایه پس بیدار گشت و نورین قلیه برانید و طلبید نقش و نقش آن کار فرمود و بعد از آن که امر موع
در شان ولید مظلون امیر مومنان عثمان شد و اجاره عذروی تانی و توقیفی بی در زینت از تری من بهر کعبه نرسد و مردم
این توقف در از عثمان بر ساجده و مساجد محل نمود و زبان طعن و عیب در شان وی کشید و بدو سخنان غیبت آمیز در بابی
سیکند زما قبه الامیر عثمان آن مرد ابدار حکومت خود طلب کرد و از ایشان پرسید که شما بچشم خود دیده آید که ولید از ان لب
پلید خورد گفتند ما خودون خمر آنرا ندیدیم و لیکن آب انگور از شاخهای و تارهای ششوی لجه ری معصوم ما فقیم در حالیکه مشهور
افتاده بود و خمری کرده پس فرمود تا علی مرتضی اجاره خمر بروی کند تا هزاره امیر المومنین من در مجلس حاضر بود امیر یوسف
اشارت کرد تا آن مهم کفایت کند وی در جواب پدر بزرگوار گفت ولی بارها من توی قارها جناب ولایت ماب بعد الله
بن جعفر فرمود تا ولید را چهل دره زد و بعضی از اهل تاریخ برانند که روزی ولید بن عقیه بی عاقبتی نموده چرمه چند از شراب
در جوف خراب کشیده مصداق آن مظلوم گشته بود و غافل خلوت نشین دوش بیخانه شد و از سر بیان گذشت با سیر نامه شد
و شد در الشاعر من یشراب الراح فی الدنيا قدر احادیث من سنج الرشا و فیما یشراب الراحه ففی یقرب شرب الخمر ملکة و فی
تجنبه شایسته اربا عاده فی الخمر تصیغه فی جوف شارب به قلب در اح و منه القلب اربا عاده فی الشرب فی منزل الیها باطلت به
و الخمر کان لباب الشر نعمتا ما بدقت نماز ابداد از خانه خود سر خوشان و دامن کشان بیرون آمد و در محراب اطاعت
آن مجرب با و از رضیه فجر قیام نمود و نماز صبح را چهار رکعت گزارد و روی مردم آورد و بجای او را و گفت زیاده کفر برای
شمالینی رکعات نماز را این مسعود که از جمله متشدیان بود گفت امروز از اول روز ما بالتور زیاده تی بودیم و اهل الکوفه را این
امر نبات شاق آمد و زبان بجا است و لعیب وی بمنون این نشید بر کشید و طیت روی در کعبه دل ساکن چهار چوبه و تریه و
کمر بسته ز تارچه سوده جماعتی از کوفه بدین رفقت و صورت آن حادثه را معروض امیر مومنان عثمان گردانید و بعد از نبوت محدود و
معزول و مطرود و مخدول گشت و از سر بر حکومت بر خاک مذلت نشست و ذوالنورین منصب او را یسید بن العاص یعنی
نموده بمنون این مصرع را بر ولید خواند مصرع کرده و درین غمی نگرد جان سیده به خطبه شامی و در آن باب گفته شش شهره اظطیبه لیم طبعی به
ان الولی احق بالخرال و قادی و قدایت صلواتهم از یکم سکر او مایوری با قالوا الیاد یب و لو اذ لو اذ تقرب بین السبع و التریه
تبعوا عنانک اذا جرت دلو به ترکوا عنانک ثم نزل بجری به و درین سالان مایه المومنین عثمان بن عفان سعید بن ابی العاص با پیش
کثیر بجانب طبرستان رفت و در آن غزوه امیری المومنین حسن حسین و عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر
و عبد الله بن عمرو بن العاص و حذیفه بن الیمان و جمعی دیگر از اعیان صحابه حاضر بودند و جرجانرا بصاحت فتح نمودند و
و بمن استدام حسن اهتمام آن استدام فتوح دیگر باز دست داد و ابی جرجان بدل صلح و لیست و تبار نقد تسلیم
کرد و درین سال میان معاویه بن ابی سفیان و ابوذر غفاری در محلی آیت کریمه ان الذین یکفرون الذین یکفرون الذین یکفرون

انوشیروان خاتم بابوس شد خاتمی بر همان بهایت و نقش انکار نمود و لیکن شایسته صورتی ظاهر شد و در وقت غنم و
 آشوب را هیچ نهاد و شد و من قال عیت زمره شیشه نیز و یک رنگ اند و یک این رنگین جان گشتند از آن جوان
 و درین سال در روز جمعه نباران گشت اهل ادریس بر سر رسید بود که یک با یک ملاز اعلام نام مردی حاصل میشد و هر دو زبان بر رخ
 بر و از که مقام بر رخ بوده برآمده اند اگر ندانید که ثالث هر حدیث و اول در وقوع بود مقام و در سانسید و در آن روزی که شش بهیت

ذکر و تالیع سال سی و نهم از هجری

و درین سال بقول بعضی اهل بیسرخ از منیه بدست عیسی بن مسلم و منی و رخ شد و شرح آن واقعیه مقدمه ذکر یافته و درین سال
 عبداللہ بن عامر ولایت خراسان و آمد و سبب آن قضیه آن بود که چون این امر ملک فارس را مفتوح ساخت
 یحیی بن اوس نیز و از رفته گفت ایها الامیر اهل خراسان بعد از من است امیر المومنین عمر بن قیس بن عمار که با یومنان
 داشتند و در قبیله قبیله مذکور پیش گرفته اند اگر بجانب ایشان نیست نمای امید که بدون و نصرت آبی ترافج آن
 دیار آسانی میسر گشته بافتوح و خنایم باز آبی و قوی آنکه این عامر چون فاطم بن سحر مالک فارس فایض ساخت و سر یک
 بن بره اخو حاشی را بر اصطخر و آلی گردانیده بجانب بصره و ما و درت نمود و اخف بن قیس نیز و دی رفته بعرض رسانید
 که عدو تو از تو هاب و هار و خراسان ملک کن بنایت فسیح و وسیع و مستقر ببار خجائب و غراب است و محبوب آن ریاض
 توجیه نمای که رای صواب اینست پس عبداللہ بن عامر بعد از استیلا از امیر المومنین عثمان بن عقیل شکر گران نموده از راه
 کرمان عزیمت خراسان کرد و چون بواجی کرمان رسید تا بر آن که اهل آن دیار نیز در مقام نقص عید در آمده بودند و مجامع
 این مسعود را با هزار سوار جرارد در آن مملکت گذاشت و حکومت آن ناحیه را بدو تفویض فرمود و گفت بجا صر و بلده
 کرمان مشغول باش تا زمانی که فتح دست و در هیچ بن زیاد و حاشی را ولایت بختان که سکان آن دیار و مضار نقص
 عهد با اهل خراسان در کرمان هم عثمان گشته بودند و فرساد و خود متوجه خراسان گشت و بر مقدمه اد اخف بن قیس بود پس
 بر طبعین که در حصار تبین و حصن حصین بود و زول کرد و با اهل آن دو بلده مصالحه اتفاق افتاد و از آنجا بجانب نستان
 میل نموده آن مردم مقاتله کرد و ایشان را مضطر و بجا ساخت تا بحال و قلع خویش در آمدند و اگر خالامرد مصالحه گفت
 برای بدل صلح ششصد هزار در هر هم در هم کشیده تسلیم نمودند و همچنین هزاره از لواجی خراسان مثل حسین و جابر و یحیی
 و بابر و وفات و انصراف و آن و ابور شکر فرستاد بعضی را بخت و برخی را صلح فسخ نمودند و مرزبان طوس مبادرت
 حبه خود نیز و عبداللہ رفت و لوکالت اهل آن بلده ششصد هزار در هم التزام نموده بران مبلغ مصالحه واقع شد
 بعد از آن بجانب نیشاپور رفت و یکماه و یقوی دو ماه در محاذی شهر نیشاپور اهل آن بلده را حصار داد و مرزبان طوس
 عبداللہ را بر مدخل آب شهر و است نمود و آن جوی بود و در زیر زمین در سافت که فرسنگ گهو نشاند و مرض
 ساخته عبداللہ در زمان آب آن شهر را از اهل آن شهر بر بست چنانچه از آن غصه نان و بگویی ایشان نرفت

بالطریق و اما آن خواستند مصاحبه نمودند و هزار هزار درهم در بدل صلح تسلیم کردند و قوی آنکه عبدالعزیز بن علی ضروری
را ضعیف نمیداشت و شهرت بسیار بود و بسیاری از عتقاد ایشان ناحیه را به تیغ سیاست گذرانید تا ماتیة الامر شفاعت
مرزبان طوس از مقام انتقام گذشته بحال لطیف و اگر ارم آمد و بواسطه غنویت آب و لطافت هوای دلگشای آن بلده
روح افزای که در وصف آن دیار زیست آثار این ابیات آید در سلک نظم در کشیده اند که ای دل از جنت
سواد نورین به چشم بخت خاک نیشاپورین به کرده در شرح سوادش انتخاب به چار فصل از جنت هشت باب به اقامت
در آنجا اختیار کرد و لشکری تجبیر کرده بجانب سرخس روان گردانید تا با اهالی آن و بار مقاتله نمودند و بعد از آنکه از مقاومت
عاجز شدند طلب مصاحبه کردند و شرط بر آنکه بعد از ایشان از قتل امان دهد و چون باین شروط معین و کسی میشد مرزبان
سرخس خود را داخل آن جمع ساخت بنا بر آنکه امان من بدالالت عقل لازم می آید احتیاج بتعین و تصریح نیست و بعد
از قرار صلح بر پنج مذکور استلما آن بلده سرخس درآمد و چون مرزبان داخل مایه معدوده بودند و بر حکم سائر الناس داد و تقبل
آوردند ابن عامر لشکر دیگر مرتب ساخته و عبدالعزیز بن حاتم را امیر آن لشکر گردانیده بجانب هرات فرستاد و آن خبر
چون مرزبان هرات فرستاد و آن خبر وصول پیش هرات خود را مستحجا بعد عبدالعزیز بن عامر رساند و قریع باب مصاحبه نموده از
هرات و بادغیس و فریخ و قوی هزار هزار درهم بدل صلح قبول کرده و قوی آنکه عبدالعزیز بن عامر خود متوجه هرات
شد و اهالی آنجا ایلادی در مقام مقاتله درآمد و آخر الامر مبلغ مذکور صلح واقع شد و بعد از آن که عبدالعزیز بن عامر ببلاد
مذکوره استیلا یافت ماهیون بن آذر مهر که مرزبان مرو بود نیز از فرستاد و امان طلبیده بر مبلغ دو هزار هزار درهم و ولایت هزار
در هم نفث مصاحبه کرد و اهل مرو التزام می نمود که هر سال سی صد هزار درهم بیت المال
در و داد و نمود و قوی آنکه عبدالعزیز بن حاتم بن نعمان با هلی را با قطعه از لشکر فرستاد تا بهر روز تمام بلاد و قری مراد را
معه الحش فتح نمود الا قریه قوشنج که فتح آن بطریق عنوة میسر گشت بعد از آن عبدالعزیز بن عامر خفت بن قوی را با لشکری غلیم
بجانب طخارستان فرستاد تا فتح جرجان و طالقان و قاریاب نمود و بعد از آن متوجه بلخ گشت و با اهالی آن بلده مصاحبه کرد
چهار صد هزار درهم نقد در بدل صلح تسلیم نمودند و التزام کردند که هر سال مبلغ صد هزار درهم و مقداری معین از غله بسلا امان
و بهر راه از بلخ متوجه خوارزم گشته مدتی محاصره شهر خوارزم مشغول بودند فتح میسر نمیشد و امر آن پیشش شربت و خوشنیت
عیش آنجا سید خفت چون حال بران منوال دید با عیان لشکر خویش شورت نمود حصین بن المنذر که یکی از رؤسای عیش
او بود گفت عمرو بن معدیکرب پنی بنوایت خوب گفته که از مضمون آن با آنچه مصلحت این لشکر باشد مدتی میتوان شد
و آن جز آن نیست که ما اذالم تسلط امر افند و جاوزه الی ما نستطیع و سائر رؤسا آن مصلحت را محسن شمرده و
قضی الامر و اجماع نمیکند ساخته بجانب بلخ معاونت نمودند و آورده اند که چون فتح فارس و کرمان و سجستان و خراسان
عبدالعزیز بن عامر را دست داد قاطبه مردم زبان به ثنا و تحسین و تمجید و آفرین او گشوده گفتند این فتوح که ترا
بانگ بر می آید سرگشت بجز احدی را بدست نشده یعنی بلیت و زحمت این مویست و این کرم به شکر همین بانی شکرانه هم

پس وی شکر الملک انعم العظمیٰ ذکر کرد که از بلده فخر و شایسته را حرام نمود و بکج بند و قیس بن شیم را و خراسان غلیظه خود گردانید
و قوی آنکه وی را در شایسته پدیداختفت بن قیس را و در طالقان و در داتی آنکه اختفت بن قیس را و شایسته و خالد بن عبد الله را بر سر است و
و او قیس و ولایت خود و خراسان و الی گردانید و خود متوجه حجاز شد و چون به مدینه رسید امیر المومنین عثمان بن عفان بعد از وفات بر کیفیت
مندی و بلاست نمود که تحمل چندین شفت چه اشیدی بایستی که از میقات محرم کشتی و درین سال یزد گرد که از ملوک عجم از آل دار بود
گشت شد و مدت سلطنت او بیست سال بوده چهار سال در زنا هیت و عیش و حکومت و شایسته سال به محارب اهل اسلام گرفتار
بود و تنخص و تشویش بسیار کشید آخر الامر در ولایت خود در خانه طمان باقی و وجود مقبول گشت و آنش سلطنت آل دار که
به مدت و بیست و پنجاه سال و بقولی چهار صد سال در بسط و خاک ارتفاع یافت و بود و بیاد و نت تیغ آبدار صحابه کبار
و مجاهدان نامدار بر باد و هارفت و مورخان در سبب و کیفیت قتل او اقوال ایراد کرده اند و واضح آنست که چون با حروب
نمودند فرار نمودند و خراسان آمد و پناه سپیدان و بجزیر پست رخت اقامت در بلده طلیه مرو کشاده چهار هزار مرد از
نهر تیمان عجم نزد او مجتمع شدند و بساط فسق و فجور و سماع و جنگ و طنبور و ساز اقسام لمو و لعب بینداخت و درایت
عیش و طرب با بعضی الغایت برافراخت و چون اسراف و املات از حد گزرا نیده بود و دخل بخرج و فتنه کرد و بالضرورة
علم و جور با فسق و فجور که سبب هلاک ملک است منضم گشت و ما هو به که یک از روسا کفره فخره خراسان بود در حساب
چند سال کشید و حال آنکه قبل از وصول او بمرو و ما هو به بنا بر آنکه این امور را از هنجار کار او تفرس نموده بود و خرم
را رامایت کرده خود را با مخالفان چین متعلق ساخته بود و درین دلا از کیفیت معاش او با رعیت خراسان خافانرا
خفته اعلام داده معروض داشت که اگر لشکری از انجانب می آید بحد اهل این دیار شده یزد و حرد را از سر
مردم دفع میکنم عاقان همت هزار سوار نامدار با کنتی تمام مبعوثت ما هو به فرستاد و چون خبر پیش یافتان بسیم
یزد و حرد رسید از ما هو به استفسار نمود که آمدن لشکر ترک را سبب چیست گفت غالباً خاقان شنیده که عرب با تو قصد
محاربه دارند این لشکر را بجست امداد و اسعاد تو فرستاده یزد و حرد را بآن دم خرب مغرور شده در طرب و عیش افزود
و شب هنگام لشکر خاقان بارش و ما هو به ابواب قصر یزد و حرد را بیکبار بنوعی فرو گرفتند که طریق خروج از راه باب
بهمچ باب ممکن نبود و بعد از وفات حقیقت حال بعضی از خدام را فرموده تا او را بجست از بام قصر بر زمین رسانند
و بطریق خفیه از میان قوم کنار هسته و در چرخش سید و اند تا بخواه آسیا بانی رسانید و پناه با نجا برد طمان دیده طمع بر کمر مصر
و تاج طمعش دوخته او را تعلق تمام در خواب خرگوش کرده بعد از آن یک زخم تیر بر تارک سرش چنان زد که ترک
تاج حیات کرده به یک اسفل نشانت و زبان زبان مضمون کریم و ذلک جز امر الظالمین در شان آن لعین بزرگوار
عالمین خواند ما هو به خواست که آسوده و آسان بر تخت حکومت خراسان نشیند و خداوند منتقم جبار آن فعل
این برین را از ان فاسق خدایار که نسبت باستم خویش صادر گشته بودند پسندید و محاربت متبع از خراسان

پس وی شکر الملک انعم العظمیٰ ذکر کرد که از بلده فخر و شایسته را حرام نمود و بکج بند و قیس بن شیم را و خراسان غلیظه خود گردانید

امیر المومنین عثمان بن عفان می گفتند و آنچه مخالفت سنت سینه نبوی و متانی سیرت شریف از او واقع شده بود بین
 الناس از او عذر داشتند و می گفتند عبد الله بن سعد بن ابی السرح را که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم از وی چنان ستاوی
 گشته بود که حقایق حرم دوم او را صباح گردانید و قرآن یکبار خواند شد و ابی مالک سلام ساخته و آریست تقویت بنوا میسر از او بلا دو
 دیار اسلامی نبوی افزاشته که هر چند صیت ظلم و فسق ایشان سبع او میسر خود را بآن نمی آرد و دست تسلط و استیلا بر ایشان از راه
 از سابق قوی میسر و هر یک را از آن اموال و منی فتنایم چندان مال و انعام و عطیه می بود که زیاده از مرتبه ایشانست و قومی را
 که رسول صلی الله علیه و آله از نزد خود مطرود و مردود گردانیده بود وی در میان مهات خویش بمشابه مطلق العنان ساخته که او را از آن
 نیاان فراداست و کلمات ایشان چون بسبع عبد الله بن سعد بر ایشان قهر و غضب بسیار کرده و کشتی خویش منجر است

از وقایع سال سی و دوم از هجرت

درین سال بفرمان امیر المومنین عثمان بن عفان عبد الرحمن بن ربیع بن خزیمه و خزیمه و آن بده را محاصره کرده و غضب تمام بر آن
 نموده مدتی کجباران و یار اشتغال داشت آخر الامر اهل آن بده با اتفاق ترک حرم نموده بر سر اهل اسلام ریخته و عبد
 الرحمن و بسیاری از مسلمانان را شهادت ساختند و نقیه و منار قضیه الفار صلا ایلاق سن سنن المرسین را متکسک داشته و از
 نمودند و بعضی بجات و رین یافتند و در آنجا با مسلمانان بن بیضا باطنی که سعد بن ابی العاص با امیر المومنین عثمان بن عفان مسلمانان
 فرستاده بود ملاقی شدند و فرموده دیگر طرف جیلان و جرجان سر بر آورند و درین سال قارن که یکی از مرزانیان هم بود چون دید
 که میدان خراسان از فارسان فارس و شجاعان باشند و باس اهل اسلام که در کاب عبد الله بن عامر طاهم زیارت
 بیت الله شده بودند خیالی است خیال سلطنت و هوس حکومت بر دماغ پیدا کرده و دیده جمعی کثیر از ناحیه طیسین و لیت
 و بادغیس و قستان و غیره را گرد آورده بر مسلمانان خروج کرد و با چهل هزار مرد متوجه بده نیشاپور که متفر حکومت قیس بن بشیر
 سلمی بود گشت بعد از توقف بر داعیه قارن با عبد الله بن حاتم که یکی از رؤسا لشکر خراسان بود مشورت نموده گفت مصلحت
 چیست ابن حاتم گفت ما را قوت مقاومت یا این لشکر که متوجه اند نیست مناسب چنان بنماید که خود نیز
 عبد الله بن عامر رود و از کثرت لشکر دشمن ویران خواهد کرد و از وی مدد طلبیده لشکر می آراسته با خود
 متجلا یاری و مرایه نیابت خویش درین دیار بگذاری که تا رسیدن تو لگه داریم قیس بآن سخن عمل نموده متوجه
 بصره شد و چون خبر خروج او از خراسان نزد عبد الله بن حاتم محقق گشت در زمان آن عبد الله
 بن عامر نشان اظهار کرد که چون قیس از خراسان بیرون رود و آنست خراسان و متحد و خراسان بن عبد
 الله بن حاتم متعلق باشد با ضرورت رعایا قیس را طاعت و انقیاد نموده و چون حکومت آن شکست
 بر او قرار یافت تجیز لشکر می کرد و با چهل هزار مرد متوجه مسکن قارن گشت و قمر سوتا چونی بسیار کردند
 چون نزد قیس رسیدند قمر سوتا را هر چه داری که همراه با تو برسان در محضر خود خور

درج کند و از این جهت که داشتند بدین ساختند و آخر و نری بجانب لشکر قارن روان شدند و چون شب درآمد مشغول شدند
در مقدمه لشکر گردانیده و در پیش فرستاد و خود از عقب سوار شدند و فرمود تا اسلحه در پهنه را بر افشانند و چون تمامی مقدمه بر لشکر
قارن رسیدند ایشانرا غافل و لا یعقل یافتند شمشیر در ایشان نهادند و داد خون یزی دادند و این حازم را بشاغل ساختند
رئیس لشکر قارن چون از خواب غفلت بیدار و از مستی شتوت بسیار گشتند از بین دیوار خود نفوذ و گیر هر چه با و بار خود و غیر
تج و تیر می شنیدند و می دیدند و ملاحظه آن نیران باله که از اطراف از لجه لشکر متقدم و متاخر متوقف و متفرق میشد موجب انزاد
خوف و حیرت ایشان گشته چاره بخیر از فرار و سقری جز ازاد بار نیافتند و شبنی نیزه و نیزه ریشان شده و زمین بهم چوبل
در خشان شده و دیران بر گوشه پشت افتاد و بکشتند سر سر کرایافتند و قارن با جمعی انبوه طعمه شخ و گز و لا و دران
چگونه لشکر اسلام شد و بسیاری از لشکرش غل غل و قید آسار صیده باقی نهم و تا پید شدند و اسوال کشید و غنایم و جلال منظره
اسلحه و متعده مرغ و به و دو و آب نعم محبوبه است اهل اسلام در آمد و این حازم نامه بعبده الله این عام نوشت و خبر فتح مع خمس
الغنائم باد و رسانید به اشارت امیر المؤمنین عثمان عکوست خراسان بر عبده الله این حازم قرار یافت و در بعضی از کتب تواریخ
چنین آمده اند که چون بقایای عجم در خراسان از رفتن عبده الله بقصد زیارت بیت الله و قوت یافتند در مقام نقض عهد و استاد و آن
بلد به پنج و توالیج آن و حور جهان و بطلان و جبال غور و غریبان سی هزار مرد جهان بنان بقصد لشکر اسلام که در بلاد خراسان
متفرق بودند منضت نمودند و چون این خسبر با خن بن قیس رسید وی نیز بتقویت ملت حلیفه محمدیه مستقبل آن طائفه باغبیه
شد و در فضای واسع الارحامیل از غول آن غولان بیابانی ملاقات اتفاق افتاد و شی خف متفکر و او گرد و لشکر خویش می
و تحقیق احوال جنربان می نمود و آشنائی مژده گزیده و خیمه واقع شد که غلامی با سید خویش میگفت اگر امارت این جنش متعلق به ما می بود
قلان منزل را معسکری ساختیم که یکطرف آب و دیگر جانب کوه است تا پشت لشکر اسلام بکوه بستند گشته از تعرض دشمن چون
و محفو با بودی اخنفت را فرمود و انتظاری من قال او لطاری ما قال این سخن ملایم طبع بی خیف افتاد چون خسرو بسیار نظاره کنان
ساره را بر خن سان اشعه نور از بام سپهر لاجوردی دور کرد و بفرمود تا معسکر ظفر مجبر را بان موضع نقل کردند و چون لشکر عجم با
هزار مرد جبراه نمودار شدند نزدیک بود که پای لشکر اخنفت از ملاحظه کثرت اعدا و قلت احباب از موت ثبات تزلزل یا بد اخنفت
لشکر خویش را دلداری داده قدم مصابرت در مقام استقامت بفسر دو توکل بر قادر مفیض الكل کرده یک جمله بفرموده سعادی
آورد که از شجرت صولت و صبر آن کوه آهن چون آب نداب کشتی سابقه الطاف ربانی در شان جامیان
ملت پیغمبر آخر الزمانی ظهور آمده بیکساعت علم آن جماعت اشترار نگون سار شدند و تنی هزار ناسر و باطل از چهار هزار
مسلمانان کامل فرار نموده پشت دادند و لا و دران حجازی بر اسپان تازی سوار از عقب آن بی عاقبتان می تاخند و دیگر
که می رسیدند بضرر هزار سواران از مرکب حیات برخاک ممات می انداختند و عمال جبال زبان مثال بصلح گشوده راه تیغ
آبدار آتش کردار را بر گوی خویش آن حمید بسته و مال بسیار و لقود و بشمار و در بدل مصالحه و مسالیه تسلیم نمودند و تیر

4

این مجلس سراسر با تعلیم انانیت و کفر و بدعت است بر آنکه علمای الهی که حادوی است بر آنکه علمای الهی که حادوی است بر آنکه علمای الهی که حادوی است

نصرت آیت اسلام و علم عالی احکام شریعت خیر الانام و دران دیار بسیج و هشتمی بن خنفت بن قیس انرا شاک
ادبار بر عیون اعیان اعدای و معادای اهل جبال و بودای آن بلاد انباشته شد الحمد لله علی فلک

ذکر وقایع سال سی و سوم از محبت

و درین سال بقول بعضی از اهل السج سعادیه بولایت روم درآمد و در ناحیه ملطیه با اهل حصن مرات غزا کرد و قول طائفه
از موزخان آنکس فتح افریقیه بردست ابن ابی السرح و فتح مروین از ولایت خراسان بردست اخنفت بن قیس و عیالند
بن عامر بجانب نیشابور و فتح آن بلاد بردست دی و فتح قبرس درین سال واقع شده و شرح آن واقع قبل ازین مجمر
پیوست و درین سال سعید بن العاص بعضی از اشراف و رؤساء کوفه با سیر مومنان عثمان بن عفان نامه نوشتند
که جمیع از اهالی این دیار مانند مالک بن حارث نخعی المشتر یا شتر و ثابت بن قیس المقنع و مصعب بن صوحان عبیدی و برادر وی
زید و عروه بن الجعد و عمرو بن الجوشع الخراسانی و عامر بن قیس و ابن ذی الحکمه و کیل بن زیاد و عمیر بن صحابی و غیرهم در بان
طعن در شان او کشاده ویرالعیب و غیبت و سب و شتم متعرض میشوند و در باب امیر مومنان عثمان بن عفان نیز سخنان
که زیاده از حد ایشانست میگویند مناسب چنان بینمایند که امیر مومنان فکر کلی درباره این جماعت فرماید تا اطفال تارک فتنه
ایشان شود و الا کار بجای خواهد انجامید که هیچ نوع صلاح پذیر نباشد سه اسر و زکیش که میتوان گشت بکاش که بلند
شد جهان سوخت بگذارد که زده کند کمان را از دشمن که به تیر میتوان دوخت و امیر مومنان عثمان را و دشمنی چنان بود
که چون کسی بای از جاده اطاعت او ببردان نهادی او را بیلا رجلا مبتلا ساختی و بکریت غریش انداختی پس با شارت بجای
این جماعت فرموده حکم گرفت ایشا نرا بشام نزد معاویه فرستند و اسامی ایشانرا از جریده از راق کوفه بفرستاد و اهل شام
نقل کردند و نامه معاویه نوشت که جمیع از اهل کوفه که خسته بوی و هزاره گوی میبودند در آثار عمار فتن و آثاره شراره یعنی و طعن
در امام زین میگویند و نزد معاویه فرستاد که اگر بمقتل نصیحت تو زنگ کینه از آئینه سینه ایشان زدوده گردد و فتنه و الا اعلام بیانی
تا فکری بر اصل در شان ایشان نمایم چون این طائفه بدشوق رسیدند معاویه مقدسه ایشان را گرامی داشته و در منزل ایشان
فرود آورد و جوایز و انعام فراخ داد و اکثر اوقات غدا و عشا با ایشان تناول میکرد و هر چند آن قوم را نصیحت نمود و انکار ایشان
بنیز و دو با معاویه شیده خشونت پیش گرفته زبان طعن و عیب در شان او در اند کرد پس معاویه با امیر المومنین عثمان نوشت
که طائفه بر من قدم نموده اند که از حلیه عقل و حلی دین غاری و از متابعت امام در صد و دوری و بیزار می اند و طریق
فبیحه انحراف و عدول از جاده عدل و انصاف پیش گرفته هیچ نوع قاصد حق نیستند و مقصود ایشان جز تیغ فتنه و فساد
امید و ارم که عنقریب خداوند سبحانه و تعالی ایشانرا مبتلا گرداند و بعد از آن تم خنری و خذلان بر ناصیه عاصیه
ایشان کشیده با قبح و جوه فضیحت نماید چون نامه معاویه با امیر المومنین عثمان رسید اشرت فرمود تا ایشانرا بمحضر نزد
عبد الرحمن بن خالد بن الولید فرستند وادی بمقرعه نجر و عدم اشفات کردن ایشانرا نرم گردانند من لایصلی

اولین سال بعضی از صحابه رسول صلی الله علیه و سلم در مدینه حج آمده عثمان بر ایشان از طعن عیسی در شان ایل یهودیستان و
 نبوت افعال او که برخلاف سنت سینه بنویسند صلی الله علیه و سلم و اعلیٰ قال وی که در اطراف و اکانات بر ازل اشرف هر
 ناحیه سیرت بر طبق عرض نهاد و شاعری نمودند و خدای ایشان بر آن قرار گرفت که نزد علی مرتضی رفتند و حکایت و شکایت که
 داشتند بر علی آنحضرت رسانیدند التماس نمودند که نیز و اسیر مومنان عثمان رود و باب نصاب و آئینه و سوا غلط شایسته خویش که برای
 عقل کل مرشد نفس طایفه میتوان بود و عبارت غافل و تساهل که بر صلیح احوال داشتند به شریک بنابر متمس آن جماعت حضرت
 ولایت نصرت بخانه اسیر مومنان عثمان بن عثمان رفت و گفت مردم از دست عمال تو با ستغاثه آمده اند و دانا نقل
 شایسته سلب ایشان را نقل مجالس محافل گردانیده بر تو مواخذها دارند مگویند با وجود کبریات و عزت مردم از ایشان شکایت
 عرض پای سیر خلافت گردانیده اند قطعا شایسته این عمال ظلم را از سر عجز این رعایا دفع نمیکند اکنون حال از دو پیرون نیست
 یا این جماعت که این سخنان میگویند دوست خودیدانی ایشان را یا دشمن اگر بدوستی ایشان را اعتقاد داری باید که نصیحت ایشان
 را غنیمت شمری و بعد درین قال سه نصیحتی گفتم خوش دل بهانه گیر و هر پنج نامحشوق بگویدت بپذیرد و اگر ایشان را
 دشمن بپزدانی و خطبه فرمائی و اگر آنچه میگویند اگر خلاف واقعست هیچ سبالات بگفتار ایشان غای مصرع تو پاک باش برادر
 به از کس پاک و اگر مطابق واقعست انساب است که از ایشان نیست و گذشته آن امور که موجب نقص و عیب تو باشد تغییر
 نمائی و مقتضی کن فی المحرم علی عیوب که عمل فرمائی و نعم قال ان شاعر شعره التی لم یفعل علی و منه به فلا سلب الرحمن
 او عنی الا عادی به هم حیوان عنی التی فاجتنبها و هم تا عیونی فا کتیب السالیان سه دشمن شنو سیرت خود که دوست به
 آنچه از تو آید بگشایش بگوست به ترش روی بهتر کند سز نش به نیاران خوش طبع شیرین منش به و با است و لون برنجو قند که
 وارد می تو بخش چه سود منده و بحمد الله که شرف صحبت رسول صلی الله علیه و سلم ترا دست داده و ایادی افکار صائبه تو نقاب
 از تپان از وجوه البکار معانی و آیات بنیات قرآنی گشاده و سعادت قرب و قرابت آن سرور رسیده و کلام نجهت فرجام و ششیده
 و هر چه آن دو خلیفه پیش از تو یعنی ابو بکر صدیق و عمر فاروق می داشتند تو نیز دانسته و میدانی و هر چه گویند از شرف و فضل جاسعانی
 ترا مرتبه و امانی و اقر بیت از روی نسب آن حضرت میسر گشته اکثر ایشان را بنوده و قدم ایشان بساط نکاح نبوت بنی نه پیوده
 بدستی که طریق دین بنایت وضع و بین است و بنیان شریعت وی بنایت محکم و متین است و افضل عباد رب البلاء و باد شایع حال
 است که نامرست لوتاج هرایت و ابدا منین و آراسته و قاست با قیمت او بدو ارجاقاست و احیاء سنت معلومه و امانت افتاب
 شکو مقوم و پیراسته باشد آری سه شاه باید که بر دایره در سخن صاحب و قدر بود به هر چه در باب مهر و کین گوید به هر چه
 عقل و دین گوید به ای بسا که لبش جدید حرف به که لب و زو هزار جان شگرت به بدستی که هر یک از سن و بدع از یکدیگر
 منیر و مفصل و بر هر یک از اعلام و سمات متعل است و شرافت اس نزو خداوند عز و شاز باد شاه جابر ظالم است کلمات سلسله
 معلومه و احیای بدعت منکر نماید و ابواب مجد ثبات بر وجه خلافت بکشاید و من محمد میر میگویم ترا از سلطنت خداوندی

بدستی که عتاب او شایسته و از عتاب او جای ترس هم است و از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شنیده ام که خلیفه را اهل فتنة
 خلافت بهتر است بقتل آرند و بعد از آن فتح باب فتن و قتال شود تا قیام قیامت اظهار ناکاره آن بلیه توان
 کرد و اگر آن نباشد تا آن خلیفه ترنایشی است بشنو باروت سخن پیر کهن تا کار جهان را تو بدانی سر و بن به خواهی کسی
 سر به بر تو شل به تو خود بنگر بهرا آنچه شکو است که و باید که سد باب موری که داعی باعث بر خلافت و اختلاف این
 جمع است با حسن فنی بفرمانی تا عاقبت الاطریق ندانست اقدام و خلاصت به پیامی و خلایق از مضیق فتنه و حشت تحارب
 رحمت مراجعت نموده قرار یابد و روی دل خود را از ستابست و انقیاد حق بنشانند و لشتم با قیل و حکم و هر نداند عمارت
 که بشنود نویسی و فکر در حق بکنی و با بجمعه فصلی شیع در تحریر صحن عدل و احسان و تحذیر از کفر و ظلم ظالمان و ترغیب به شفاعت
 و ترجم بر مجتهد رعایا و زبردستان و امثال این معانی بعبارتی بیعیع بیان فرمود و بعد از آنکه جناب ولایت و این شرف اصیت
 و مراسم مو عظم کما بحسب و شعی تمام گردانید و کلمات نجسته فرجام خود را با انجام رسانید و التورین آغاز نظم فرموده گفت بهر علی
 از محذرات البکار افکار و احسان صحاح اخبار و صلاح آثار خود را بر تنصیب بیان جلوه دادی شنیده و دانسته شد بخدا سوگند که اگر تو سجا
 من بودی بن هر گز بر صلی حم و احسان با قاری سده محتاجان از غشای او جانب برفت و عتاب نیکو هم سوگندی و هم ترا که نیکو
 منیر بن شبیه از عثمان من در سیرت بهتر نیست و حال آنکه عمر او را ولایت بصره داده و بعد از آنکه هم بآن امر قبح شنیع شد باز
 ایالت کوفه بدو تفویض نمود و کس را پاداری ملاست و بی بنو پس مراجع ملاست کنی اگر چنانچه عبدالمعین عامر و غیره را
 از روی صلح و رحم و احسان برادر با که در شریعت مطهره محمدیه صلی الله علیه و سلم امر مندوب الیه است و الی گروانند ختم
 ولایت تاب فرمود اگر چه عمر جمعی را ولایت و امارت داد و در میان اصحاب سول صلی الله علیه و سلم از ایشان طائفه ای را
 بآن بودند لیکن صلاح ایشان را هیچ تو بیخ و تهدید بدیده و تادیب و عیده مملو داشت که از هم و هر اس محل الشیاس
 بستلالت خویش نداشتند و از ظلم و اعتساف اجتناب نموده رایت عدل و انصاف می افراشتند و لشتم با قال الناظم
 حرص را چندان مده قوت که استولی شود بهر گز را چندان که دندان تیز تر خون ریز تر به اگر احدی از عمال وی امری غیر لائق
 بسبح او رسیدی فی اسحال مر با حضار او کردی و بعد از تحقیق و ثبوت با قضی عقوبات رسانیدی و تو بر خلافت آن سلوک
 مینمای و در اجرای حدود و تعاقب ارمال و اجمال جایز میداری و هر چند از عمال تو مساوی و شالب تو میرسانند خود را
 بآن نمی آری و رفق و الطاف و عطایای حیل القارب خویش نموده کبار اصحاب سول صلی الله علیه و سلم محروم میگذازی
 و لقد اجاد من افاد سه زشت زشت در ولایت شاه بهر گز بر تخت یوسف اندر چاه به بد شودش چو دل تنه شود
 چو لشکر ز صفت شاه شود به امیر المومنین عثمان گفت یا علی اقارب من عقارب تو هم مستند فرموداری قربت بان
 هم دارند و لیکن فضل در غیر ایشان است آنحضرت که آیه کریمه ان اکرام الله تعالیکم حدیث شریف من الباطیه علم السیر بسبب گوی
 می و بد که چنانست شرف و لایع القرب من با شتم به انوار کاست النفس من با هله به سه ای بسا محتر به کز شور و شر